

۱۲۴۸

بازدید شد
۱۳۸۱



کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مخزن المقتراء

مؤلف: ۱۲۰۲

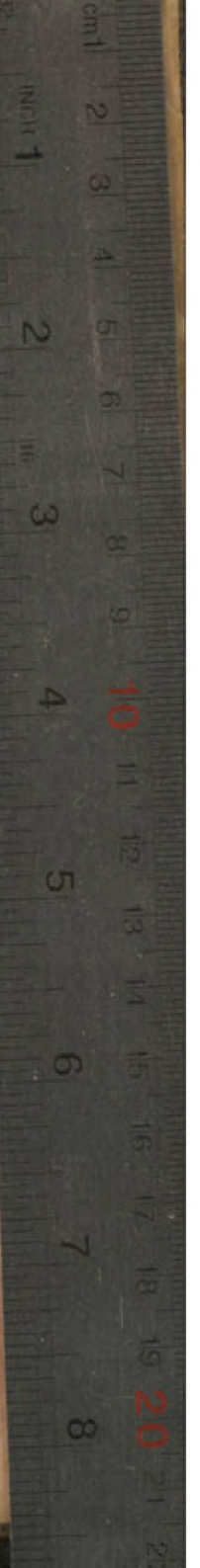
موضوع: تاریخ

بارداری شد

۸۱۸, ۱۴۹

شاره دفتر: ۱۹۱۰۲

موزه: ۱۳۰۲



1871

7

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30
1 2 3 4 5 6 7 8 9 10

از طرف چپ و انحراف از سر و تا گویند و بعضی شکر سر نیز میگویند
خمس مخرج لام است از گنجی در سر زبان باله دندانها سر شایب
 و عیانت بالا خواهد از طرف راست و خود را از طرف چپ
 مخرج نون است در سر زبان باله دندانها سر شایب یا سر **لام** مخرج
 را مسمی است اندک فاصله بالاتر از مخرج نون از پشت سر زبان
 و انحراف را الشکر گویند و لثه عبارت است از گوشت پی
 دندانها **از** مخرج طاء و دال مهملین ثنات فوقه است
 از سر زبان و او را دلی گویند یا آنچه برابر است از گنگهای
 کام بالا و مصدر است شایب و آن را قطع گویند و انحراف را
 دلی و قطع گویند **از** مخرج طاء و دال مجتبین و ثانی است
 از دلی بسم دندانها سر شایب یا سر و انحراف را دلی و بعضی دلی
 گویند **سبزه** مخرج سین و صاد مهملین و زامجه است از بالای
 سر زبان و در دهان گویند یا آنچه برابر است از گنگ دندانها
 ثانی یا بر این بانگ فاصله و این حروف را سبزه گویند **جاء**
 مخرج فاء است از سر دندان ثانی یا بالا بگنگ لب زیرین

پانزدهم مخرج میم و او غبر در لب و با موده است از لب
 و لب آما باز از لب و لب خیزد و میم از گنگ لب خیزد و در میم و با
 لبها میم میرسد و در او میم میرسد و این چهار حرف را شکر گویند
 بند **ششم** مخرج میم و نون غنه است از پشت لب و نون
 صمغ و پشت لب است از نوراخ میم و بند و حرف غنی
 گویند فایده بعضی خبر و فراغ است و قرائت بران صمغ است
 مانند همزه بین بین مانند آنست و مابینه و الف است و همزه
 مانند الف و الف و الف مانند آیتا و در تسبیح و در نوع همزه
 محققه و الف محاله است و مخفی فرغ است از الف متضبه و فقه
 و جم چنین صدا و مصدیه را و فرغ است و زامجه است و لام مخفی
 فرغ است از لام مرقعه و لفظ جلاله و قبل آن کبریا در آنچه است
 صحیح است از در شبع و صاد و طاء مهملین و طاء مبعی مانند علی
 و در سله و اصد و اطلالات و اطلال و اطلال و فرغ است از زامجه
 منفی فایده **اول** در بیان دانش و امتحان نمودن و سبک شدن
 حروف در مخرج خود و فایده آن است و هر کجا که خواهد دید

فیر را بر ندارد زیرا که گفته رنجو بهست و تعقید و تعقید خاصه در حرف
مهمه تا دو کاف بجهت گفته از حرف شده جریان ندارد و در آن
انها صورت در مخارج منعقد میشوند آن اک و در حرف و تعقید
و متصف بصوت رخو اند و بر سر شوند بمانند ادا از این
و اظواغ و امی و الله علم **خیم** رخو بهیست **ششم** شده یعنی
سختی و حرف شده باشد و جمع در کلمات آفته قیاس است
و این حرف را حرف شده و باطله آن گویند و در مخارج بجهت
تواند در آنهاست منعقد شوند و با حرف بر دو قسم است و پنج
از آنها و جمع آن در ترکیب لم نزع متصف بصوت بین اقله
در خوانده بعلت آنکه زبان سختی آنده و در ادا آنها صوت باله
منعقد شوند بان ستر اند و جریان تمام باید بلکه در اثر آنکه جریان
یا شده بن بعض منعقد شود و بعض حرف یا زبان ملحق ساخته
در ترکیب نور عالم گشته و در آنجا از آن حرف یا مانده متصف
بصوت رخو اند و بر ادا آنها بعلت ستر در آنجا حرف باشد
ضمن در جریان میسر **هفتم** استقال طلب بر کردن است

ششم استقال طلب بر کردن است و حرف استقال
جمع آن در کلمات قطاخص ضعیف و حرف استقاله
گویند و در ادا آن حرف صوت میسر طلب بر کرده و تخم ادا میگردد
و با آن حرف را استقاله از آن گویند و در ادا آنها صوت میسر
بپستی نموده بر تپتی ادا میشوند **خمس** صمات و بعضی منع و
سبکتر شده **حس** ذلاق و بعضی طرف و سبکی و حرف
نقشه شده و جمع در کلمات فرتن لب و اقصاف و آن حرف
این صفت بجهت آن است و در طرف لب و زبان سبکتر ادا
میگردد و با آن حرف و فراموشی بجهت آن گویند و در ادا آنها
سبکتر در مخارج بهم میرسد و در کلام عرب کلمه بر این
و در حرف آن نصبه باشند یا نشده و ممنوع است
مگر عجمه علم است از زبان رز و عطر و عطر و الکیم و کیم
علم است از زبان رز و در این رز و علم است و عجمی
و حرف معرب و تلف در ترقی و تخم مع قبل خود است
فصل در بیان صمات و نصبه شاکله و هر یک از آنها

بعضی حروف میگردند **اول** قلعه میگردند **دوم** مضبوط
 و ثانی است محض از حروف قطب جدا راه درین حروف
 در هنگام سکون بجهت شدت و غیر تقبیله کار در خروج بهم
 بر تبه بهیت اخروف معلوم نمیکرد و پسر دران هنگام محض
 بعضی قلعه و ضابطه که بهیت آنها مشخص کرد و سینه را بجهت
 آنکه کار بر آید و کار تسبیح را بر می شود ازین صفت اخراج نمود
 و تا حروف ساکنه اند و در ادب که در انبیا وضع آن است
 ان حروف در اینجا سکون مطلق میگردند **سیم** حروف است
 محض حروف نه اولین و دین را جو فیجه که آن کوینده حرف اند
 هوای این دو اولین از میان و لب و اولین از میان دهن
 ادب میگردند **چهارم** حروف محض حروف در ادبها را محض
 بجهت آن که سکون در حروف را چون ماده نپسند و زبان
 در ادب آنها غنی نیست و محض ان شباع حرکات است
 بجهت ضعف و درین غالب ادعاست آن است و تجلید برین و ثبات
 یکت است چنانکه الف از شباع ضمه و در ادب

از شباع ضمه و یا در ادب شباع که بقدر یک الف و مصدر
 می شود و یا بجهت ضعف و در ادب متصف این صفت است پس
 صفات فخر از حروف پاک الف سلب نماید و از نا
 بهیشت بعضی غرض که درین است نیز غیر تر و شدت
 محض بهره و دان را منور به سبب آن کوینده و علت شدت
 و جهر و دران است نیز نه ادب میگردند **پنجم** کمر بر معنی
 و دبار که است محض با حمله است و در ادب این سبب کمر کوینده
 و چون غلظت دران است که با دبار که می شود صفت از ان حرف
 در وقت اد کردن را بدین که در ضمه و در ادب و در ادب
 را بدین که **ششم** اخروف میگردند محض بلام و در حمله است
 و اینده حرف را مخوفه خوانند از ان سبب در ادب لام که در
 کج گردیده شده و باب در عیبت سر رسد و در ادب را زبان چیده
 از پشت سر زبان در ادب که **هفتم** حروف میگردند که صوت است
 محض می حمله و یا را منبوس به سبب آن که کوینده و در ادب
 که می صوت می شود **هشتم** حروف میگردند و بهیشت است محض

بنا شده و نامنفوخه بسبب آن گویند و در ادان ر شریبم
 میرسد **نفسه** معنی آنست محض لغا و نامنفوخه بسبب آن
 گویند و در ادان گویند آنرا در لب بهم میرسد **یا** و هم حرف و ک
 خراش است و در مخرب لب بهم میرسد محض کجا بجهت است و خارا
 مخرو در بسبب آن گویند و در ادان آن خراش در مخرب بهم میرسد
و از هم صغیره معنی صوت و است زدن است و این
 و صا و مملکت و نا بجهت است و اخروفا مصو بسبب آن گویند
 و در ادانها صوت زدن بهم میرسد **نفسه** محض است و معنی
 غیر تبه است محض هر دو در حرف و اینها مانند بسبب آن
 گویند و در اینها تیسیر و تبه بهم میرسد **چهار** **نفسه** و بجهت برکنه
 کاست محض تبه بجهت و بعضی هم در ادانها و نا را با آن ضم می کنند
 و اینها را حرف تشر گویند بسبب آنکه در مخرب پرکنند که بهم
یا و هم است که معنی در زیت محض صا و بجهت است و صا را
 مستطه بسبب آن گویند و طول مخرب از ده انهای نواز
 تاضو است و اب سرکش را سرکش را نیز مستطه گویند و

از برارضه و سبب است **ش** و **نفسه** معنی عبارت است از
 آواز و سبب از تضام ثقلین از تضام پرون مرکه و این محض است
 بهم دون شده و بین و ساکنین و ادغام غنیه با خفا شوند و الله
 اعلم بصواب **فایه** و بیاید است و در مخرب و صفات
 مذکور و حرف ضا در کجا بهم رسد ثقت نیست و لحظ در ثقت
 قرآن بهم رسد مانند آنکه ذال معجمه را از مخرب را بجهت و بین جمله
 از مخرب صا و جمله با نا مانند و قاف را از مخرب غین معجمه
 و صا را از مخرب ظا معجمه برعکس و اگر در و تکرر در ادان
 جمله و فهمیم در حرف سسته و تین در حرف سست علیه بعد
 آوردن و حرف مستقر و حجا و حرف سست به بخوی با
 ادانموده مستقر است حال خود مستطی یا مستطی خود با
 باشد و استعلا صفت ثقت و اسقال صفت ضعف است
 و هر قوی ضعیف را سر خورده تا به خود سازد مانند و محضه و نظره
 و بعل و عطا و نیش و حق و مستقر و حجا را را مخنه و ادان شو
 بین مال دارد مانند سرم مخفقا و آنچه بعضی از ضضا تصور

درستن مخارج و صفات مبرزه و بدآت و اجبه کانه
 و غصب محضات لازمیت فغند از تغییر در کلمات
 و غراب این تحریف بهم میرسد چنانچه غیر از بعضی فحوال
 نموده بعضی کلمات را در سجع و سطر مجرب است چون کسر
 بمرزه پاک و شعله اولی که قدر در بخور غوطه بیند و شعله
 باشد و کسر و در سوره ملاء آیات را بخور و شعله بیند و
 بهم میرسد نه فغند و بعضی کلمات را که میگویند و در کلام
 در که نشن از حرکت است از خود و اشباع غلام و اشباع
 مستلزم نیا و نرسد در نیا و مبطل نرسد و اینکه در میان
 متداول شده است و در سوره حمده موضع است و در
 حرف آخر کلمه سابق باول کلمه لاحق متعده شصت و شصت
 کرد و پس یک از محمد بن و شعله و قرآ و کتب خود و کتب خود
 که آنکه در بعضی از نسخ مصاب یا بعضی از سطر است و این
 در شعله کتب اسم شیطانی بهشت است که در نیا و بعضی
 باشد و در هر کس که میگویند و دیگر کتب و کتب بعد از این

در نیت و مرقه در این شب و اول کلمه را از آخر کلمه سابق
 قطع نموده بلام الله و در کتب است و بعضی از نسخ است
 از آخر کلمه قطع نموده بر آری و بعضی از نسخ است
 از جناب معصوم علیه السلام حدیث بعضی این در شده و
 کلام الله است که شمس را سم شیطانی کرد و پس را است و
 بهشت هر کس که این را از نیت و بعد از آن که کند و در بعضی
 خود را معاف ندارد و بعضی از کتب که در کتب است و این
 حدیث است که معاف است و چنانچه از نیت ثابت و در نیت
 و قرآن القرآن سینه ناظر و چند تا آخر حق لا قدر و
 حدیث دیگر دارد و در قرآن القرآن سینه ناظر و چند
 من افواه الربال و لا تتبع ولا تبیع و لحزم و قسم است و حق
 و لحزم و قسم است و در آری و بعضی از نسخ است و حق
 حرف است از نیت مخارج و صفات بنایان شگفت
 و بعضی از قرآن قطع نظر از حرم آن از حق و حق است
 و حق عبارت است از ترجیح و ترجیح مستلزم مکرر در حرف

و حرکت است اگر مراد از حدیث من لم یؤمن بقدره فلیعذب
 بر فرض ترجیح باشد بنا بر حدیث من قرأ القرآن لم یضره
 فکما یقدر تسبیح محمد است بقیه و اگر مراد از آن ترجیح باشد بنا بر حدیث
 یخبر من حدیث علیه صوت الحشر می باشد و می تواند بود الا
 نقضین باشد بجهت آنکه منع از الحشر و تخریفات نقض یکدیگرند و آنکه علم
 به قرآن با **باب سیم** در بیان استعاذه و بیک شتر در قصر
فصل اول در بیان استعاذه بکنه در سخنان شروع بنه کفین
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است و بعضی نظر بر این است
 آنکه در کلام محمد صغیرا فاذ قرأت القرآن استعاذ به من الشیطان
 الرجیم و حیثه امر در حدیث استعاذه واجب بوده
 بعضی اگر صغیرا را بگوید استعاذه در حدیث استعاذه بکنه لیکن صغیره
 مذکور و اشهر و تو است در هر دو خفت در غیره ترجیح تراست
 و در هر دو خفت در هر دو صورت استعاذه آن آنست
 و بعضی گفته اند در هر دو صورت استعاذه بکنه و بگوید و الا
 در صورت خفا باشد **فصل دوم** در بیان بسم الله الرحمن الرحیم

در جزوه و آن بسم الله الرحمن الرحیم است و بعضی از حدیث خضر در آن
 سوره قرآن می خواند و در علمای حدیث در قرآن می دانند و
 این آن است که در ابتدا قرآن جز است و در آن سوره از
 بابت ابواب و فصل است اعتقاد آنست که آن است که در اول
 هر سوره از سوره قرآن غیر از سوره توبه جز است بلکه آن از آن است
 و بجهت در کتب حدیث است فرموده اند که هرگز کسی بعد از سوره فاتحه
 در نماز تعیین سوره نموده بسم الله الرحمن الرحیم سوره عاده
 بسم الله الرحمن الرحیم و الا آیه از سوره ترک نموده باشد زیرا که بسم الله
 بقیه هیچ سوره مکشوفه که عادت بخوان آن سوره نموده است
 در این کلام عاده بسم الله ضرور باشد و کفین بسم الله در ابتدا
 بجز با حرف عاشر را در هر دو صورت در کفین و کفین تا هرگاه
 آیه صمد را بسم الله باشد اعلم از آنکه ظاهر باشد مائده الله
 لا اله الا هو صمد باشد مائده هو الاول و الاخر در این صورت
 کفین بسم الله او است و اگر صمد را بسم الله شیطانی باشد
 اعلم از آنکه مظهر باشد بضمیر مائده الله و مصلح پس او را

تسبیح است بجز صفت و عمل را در این باب در اظهارات با حرکت نیز
در قرائت با قاعده ابیت در شش فقره است الاض نون نزد
عین و در قرائت اچغفر و فاعل نظیرین قسین چنانچه
چون نون ساکن و ثوین یا موحده و رسد قسب می شود و هم
نزد چنانچه نون قسب در اصطلاح قریب کردن است حرف را
بجمله آن در حرکت و سبب بصیر و قسب از نون
اشارة قوم است چنانچه در باب سیم مذکور شد اما نون و ثوین
چون بی حرف رسد چنانچه در اصطلاح قرائت
کردن حرف است نحو حرفه در بخردن یا نزد آمدن و دریم دال
و بین و بین و قاف و کاف تا آخر مثال هر یک معلوم است
فاجده بگفته ادغام نون ساکن و ثوین در لام در باخته بگفته آخرت
و در بر لئون باخته سبب قریب و اظهار نزد حرف صلی نسبت بعد
و قلبان نزد بودن آنها سیم رفته و قسب می شود یا سبب شاکست
یا در خروج و قسب نون ساکن و ثوین نحو باده حرف بگفته است
و بانی قریب در ادغام نون و بعد از ادغام نون بگفته است

اتفاقیکند و مذاب **باب پنجم** در بیان احکام قسین و تعینم را آنست
بدانکه سبب تعینم قسین است چون رسد و ضمه چون و در
سکون آن لب از قسین چون لب از ضمه چون رسد و این
قبول و حرکت است و بعد از قسین فرقه در صداد و لب هر صدا
و بعد از آنکه بی حرف چنانچه در کسر و مقصور چون اندر انصر
و اسکان تحریک آن در آخر کلمه چون تقسم و بعد از آن چون
بعد از اسکان بهر فتوح چون میزد و بعد از ضمه چون نظیر
و بعد از ضمه ساکن بهر ضموم چون لغز و سبب ز قسین که
چون رسد سکون آن بعد از کسر و صداد چون نرسد و اسکان
تحریک او در آخر کلمه و در وقت بعد از کسر و قبل از کسر و بعد
ساکن و قبل کسر چون انصر بعد از با ساکنه چون خیر و قبل
و در فرق و صلا و در مصر و عین و غطر و قاف و دوج و جیر است اما
در فرق و ضموم او است بگفته کلمه صدر در تعینم است و بعد آن
حرف استعلا و در زقین بودن آن بگفته است در میان
و کسر و در مصر و ضموم او است عملاً با صداد و نظراً لکسر

در ترقیق آن بجهت کبره قهر است و در عین تعطر ترقیق است
 بسبب کینه قهر و کسور و کسور است و ترقیق آن بعلت عکس
 بصورت است و در آن بخت تشدید پیدا میشود تا به حرکت خود است
 در ترقیق و ترقیق چون از سر و از بغیر در حکم دیگر است و مخصوص
 بنافع بر دایت در شش و در آن در این رساله منشأ تعطر است
 هر که خورده در کتب مبسوط بر جمع نماید **باب پنجم** در بیان معنی و
 و اقسام و انواع و حکام آن و مفسر چهارم در دوم و هشتم
 و سوزش و زخم و در **فصل** در بیان معنی و
 و اقسام آن و در آن در این است و در آنست که در آن
 در اصطلاح قرار بریدن صوت و تفسیر از آن در کتب بعضی
 و اگر متحرک باشد ساکن باشد و اگر ساکن باشد متحرک باشد
 و این بخت آنست که در آن در آن نیست قصه و بعضی در آن
 یک نفس ناکند یا باریست از وقت نمودن در جلد
 اعجاز و سنان از قلم محو باشد و شنونده از آن محفوظ گردد
 اقسام آن چهار است تمام و کاف و حسن و قبح اما تمام آن است

در ترقیق

و در حقیقت لفظ است تمام محتاج باشد و این در آنست
 آیه و غیره نیز پس باشد و در آنست که یوم الدین و از ابتدا
 ایات نبیه و وقت بر تمام لغوی و از ابتدا ان الدین در آن
 در بیان آن نیز پس باشد و در وقت بر بعد از آن نیز و از ابتدا
 از دو کان اشعاع و اگر کلام تعلق چندین در درجه معنی
 بدون لفظ از وقت کاش خوانند زیرا و وقت در درجه معنی
 و از ابتدا از بعد و در این نیز در کس و غیر آن نیست
 و در وقت بر تمام و در آنست که از دو لغوی و وقت
 بر من قلیک و ابتدا بالا خر و هم یوتنون و اگر کلام تعلق
 با بعد و از در درجه لفظ بدون مفسر از وقت هر که بید زبانه
 در تفسیر از وقت در درجه است اما جایز نیست ابتدا از بعد
 او مشد وقت الحمد لله و ابتدا از در تفسیر العالمین مکرر است
 بنا بر سه بزرگ و در هر تفسیر آنها روایت کرده و حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله بر سه سرآیات وقت میسنود مثلاً
 میفرمود بسم الله الرحمن الرحیم وقت میکرد و ابتدا با کلمه

در رجب نیز وقف نموده در بیت از الرحمن الرحیم وقف
 کرده باشد از باب استغفار و جرم سزا آخر قرآن و وقف صحیح
 آنست در فضیلت لفظ و معنی باید داشته باشد و در هر خط
 یا بجهت یا رسالت یا تفسیر در هر یک یک یا قنات و غیره بکلمه وقف
 نماید من بعد عود بر موقوف پذیرد و وقف در اوج جایت
 مانند وقف بر احمد در بیت از الله و وقف بر رب و ابتدا
 از خانه میگذرد وقف واجب و حرام در قرآن فرشته مکرر تفسیر
 در سحر هر رسد و یکم فرشته مانند وقف بر لا اله الا الله کفر
 محض است و وقف بر و الله لا اله الا الله بر مومن القوم الطایر و القوم
 الغافلون و القوم الکافرون لازم آید و حسب امر و یا بعد تسبیح
 فرد در روز و حسب مکان بخور در روز و سحر و غیره و حسب سیرت
 گردان جایزست بکار هر در او وقف کفر رود مانند آن الله
 فبقر بون و ذکر قول الذین قالوا و ابتداء بکلمه رسلاً بدون اول
 الذین کفر و او مانند **چهارم** در بیان وقف مستعدان
 بر ذوق است **اول** وقف بر او غام چون سحر و سوره در قرأت

نمونه است یا خواندن در وقت بل بحرف اندک کرده و تکرار
 و حرف بقدر در اندام خود چون سحر و سوره و **دوم** وقف بر کلمات
 چنانچه کلین مکررین در قرأت حمزه بوجه دیگر حمزه آنها را
 در وقف حرف یا چون سحر و سوره **سیم** وقف بر کلمات است
 چنانچه گویند عمو و فیمه و یله **چهارم** وقف بر آیات است
 چنانچه در کلمه ایا و در هر یک کلمه ای که کلین میان تون و
 حذف نموده نهایت موقوفین و بعضی از قرآن در وقف آنها
 ثابت میدارند چنانکه گویند و از او می دانست آنهاست لفظ
 ا در رسم الخط لفظ نوشته شده و صاف ا و حذف مرثیه
 وقف ثابت میماند **پنجم** وقف بر آیت چنانچه آیت نیست
 در وقف بل میمانند همه رحمة و زکوة و صلوة و حمدة و هرگاه
 بنا بر سطر نوشته باشند و وقف آنها بر **ششم** وقف بر کلمات
 چنانچه وقف در کلمه الاثر و الدرض و الاخرة در قرأت سحر و غیره
 حمزه و الفاصلیام تعریف شده در جمل وقف حذف مرثیه
هفتم وقف بر تمام است و بیان او شده در باب دغام و تمام و تمام

در هر مطلق قرا شده و دلیل است بعد از انکان تا معلوم شود
 و حرف موقوف علیه بر فرع و مضموم بوده چون ریم و نسجین
 و این مختص بر فرع و مضموم است **هشتم** روم در دوم در این مختص
 و جتن است در مطلق قرا شده و خلق بعضی از حرکت است در
 این یکی و میراث در قرب بنا بر این و این شرکت است در
 و مضموم و مجرور و موقوف **نهم** وقف بکسان است و بکسان نهی می نام
 حرکت است در وقف و این شرکت است در میان فرع و مضموم
 و مجرور و مشعوب و اشام در دوم در وقف و موقوف و مشعوب و مشعوب
 و موقوف مانده فتنه الموت و لمن الملک و المستقیم بر کتب لغا
 ساکنین در مثال اول اول و این شرکت است در وقف و موقوف و موقوف
 بنا بر قدر اذ حرکت ملک یا موقوفه کرده و این شرکت است در وقف و موقوف
 مضموب و مشعوب و وقف بکسان است و بعضی از جماعت قرا کرده و مجرور
 دوم در مشعوب و مضموب شده و این مختص در موقوف و موقوف و موقوف
 سکنا است و این مختص است با مضموم و با موقوف و با موقوف و با موقوف
 در این سه فخر است اول و مطلق اشام و دوم در اشام و موقوف

که موقوف

که مطلق اشام دوم در اشام و موقوف و موقوف و موقوف
 و این در آن وجه بیرون نیست اول و موقوف و موقوف و موقوف
 صحیح ساکن چون موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 فائز قریب است جایز نیست و در موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 چون به ساکن و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 و القو جایز نیست و در موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 و حرف موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 حرف موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 انکان و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 موقوف علیه مضموب و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 بعضی است و این مختص است که موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف
 قیود و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف و موقوف

در بعضی فرشت با تبه صراط و او را مخلوط بر میسبینه چنان
 شکست از بر آنها کم کون و در علم رست است لذت گذاردن است
 حرکت و انداختن و رفت دیگر در حالت قف و شکست در نشسته
 بمنزله او نیست و در صراط قف و در نشسته حرکت است و در
 صدر این محقق شود و در اول کلمه **فصل** در تحریف **فصل**
 در بیان رموز و قف و در صراط به کلمه رموز و قف و کلمه **فصل**
 ام طاج رخص لا قف صراط و طاج کس قف صراط جیب
 رموز و قف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 بسم علامت و قف لازم است هرگاه اندر در نشسته و حرکت
 مابعد و قف لازم است و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 اصحاب کبار را و آیه این بخوان که هر کس شک نیست و در قف
 لازم آید و علامت مطلق یعنی هر کس در صراط و قف و این
 رموز و قف نام نوشته شود و قف به طاف و قف به طاف
 بمنزله و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 علامت و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف

و صراط علامت و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 کردن است و در آیه در کتب و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 ناید و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 در آیه و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 و در آیه و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف
 و کلمه است و بعضی از این رموز دیگر را بجهت توضیح بیان نمود
 نموده اند چنانچه در موضع طاف و در موضع رخص و در قف
 لا صدر و قف و بعضی از رموز دیگر وضع نموده اند چنانچه علامت قف
 الوفاق و قف و قف و قف و قف و قف و قف و قف و قف و قف و قف
 عرض از سکت قطع صورت است و این در صراط و قف و قف و قف
 بر کلیات و در آیه قطع قفس بر و قف و قف و قف و قف و قف و قف
 و کلمه بمنزله کلمه است یعنی هر کس در صراط و قف و قف و قف و قف و قف
 شود و در بیان و کلمه مطلقه و قف و قف و قف و قف و قف و قف
 به نقطه سر غایت و از قف و قف و قف و قف و قف و قف و قف و قف
 در آیه و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف و قف به طاف

نموده و انبیا و زیدی و یاکه در لایب و صف نموده و انداز
از قیه نایب اما صف و رقیه و در ایست و جب نیز درین مقام نشسته
اما صف در انبیا و ایست **ما تله الی قتلک و جسدی**
الا تملک و ایست از صف است و در جابر نشسته و بیان هم و در اد
مخالف بجهت برکنه البته قلابه و در دو موضع کوه نیز از جنبه پان
عشر با دحض با و آنها رفته و انحن این است و در جابر
ناب لب شام مک کوفه چون دبیر و در انبیا حشده و کشند
معدت شام مک و اگر اختلاف در میان کوفه و مدینه
معدت مک و اگر اختلاف کوفه و مدینه به سبب معدت
چون کوفه دبیر و در جن تقایف بنده و در انبیا و ایست
اختلاف کنه و در کوفه هان هات و در دبیر خست
و چون کوفه دبیر و در عشر انفاق بنده و در انبیا و ایست
و اگر اختلاف کوفه و مدینه و بعضی بر اینست
دبیر عرب و لب معدت خبر دبیر و در ایست **ما تله الی قتلک و جسدی**
در میان لب و جبهه و تاریخ فوت عام و در ادیان و در مدینه

و در ادیان

و چنانچه در واقع است این شخص و کبریا ان و ترک الله
تعالی قرآن مشهور و دانسته و در کبریا و در انبیا و در سر و
ایشان این است **کنه** و لیکن در بلا و عجم مدلول قرائت حکم
و نسبت عجم بدین وجه است عجم این بعد از این پانچ کوفه
الله سر عجم اسم است و بهیه اسم و در ادیان و چون در ادیان
در ادیان عرب بود و در ادیان و در انبیا و در انبیا و در انبیا
و در عجم عجم در ادیان و بعضی گفتند که عجم به بود و در ادیان و در ادیان
بود و در ادیان بعد از عجم که عجم به بود و در ادیان و در ادیان
کرده بود میان فصاحت و کبریا و در ادیان و در ادیان و در ادیان
و عجم که عجم در ادیان و در ادیان و در ادیان و در ادیان
در ادیان و در ادیان سبع عشرین ماه و در ادیان و در ادیان
از عبد الرحمن بن عمر بن عبد الرحمن اخذ کرده بود از علی بن ابیطالب
علیه السلام و دیگران عثمان بن عفان بران و ابن مسعود و در ادیان
و عجم را در ادیان است که عجم این عجم است که عجم را در ادیان
و بعضی گفته اند که عجم است و غیر از این تر گفته اند لکن اول

ایست و در قیاس نیز بدست و در تشریح که گفته اند
 بنین من الهجره و تشریح در جملات تشریح تفسیر باشد در کوفه
 واقع شده و در قرآن را که گفته اند و اصل از جملات در نحو و علم حدیث
 کلام و صاحب فقه بوده و در ادب و دیگر محقق این سیلان معتبره که است
 اما محقق کنش ابو عمر و در اول است در قیاس نیز بدست و علم
 او در بزرگت کرده و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 این چنین گفته و در ادب و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 این معانی در ادب کرده است و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 شیعیه سرشته و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 بعضی از تشریحات که از این باب که محقق بوده اند و در هر دو و در هر دو
 منبرت بر سر در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 ایشان بر سر در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 در این تشریحات و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 تا که کتاب در ادب و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 بتنا ذکر هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو

در

بکلیت تشریف و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 بعین خوانده اند و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 قرآن و صاحب فقه خوانده اند و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 لیکن **در هر دو** و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 اطلاق در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 اثر بر هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 بهر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 بهر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 موضع دوم در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 سوره مائون در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 بلکه هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 خوانده اند و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو

تشیع با خوانده بی تنگی بعد از روایت شده در سه موضع است یک
در این لایحه آدم در مورد حج سیم در مورد اوقاف محققون آنکه
حفظ و بعد از کتبین نموده تا خطاب خوانده و دیگر در محققون صرف
نموده تا بیعت خوانده و در باره حفظ لایسب هر دو بجهت بر خط سحر
و نشسته که وقت حفظ این کلمه را در زمان فصول خوانده هر دو باشد
و اگر بعضی بجهت داد و فصل خطوات حفظ بعضی خوانده و دیگر بجهت
لیس التران و بعضی بجهت را خوانده و دیگر بجهت هر دو باشد
موضع حفظ بجهت داد و تحقیق صا و دیگر شیخ داد و نشسته صا خوانده
و التکلیف حفظ بجهت کاف و تحقیق سیم خوانده و دیگر شیخ کاف
و نشسته سیم است هر دو باشد خوانده و دیگر حفظ بعضی
موضع خوانده و دیگر کبریا آن حتی بظهور حفظ بجهت و ضم تا
خوانده و دیگر نشسته با حاشی پس خوانده و نشسته در ضعیفین
حفظ تشیع «ال» دیگر بجهت آن خوانده و محبت حفظ بجهت بجهت
خوانده و دیگر بجهت و بیست حفظ بجهت خوانده و دیگر بجهت و اصل در این
موضع جزو را هر دو باشد حفظ بجهت آن خوانده و دیگر بجهت آن نهایی

حفظ کبریا بجهت خوانده و دیگر بجهت سیم باشد و سکون بجهت و دیگر
حفظ یا بجهت خوانده و دیگر بجهت تکلم خوانده و نشسته بجهت بجهت
و شیخ ذال است بجهت و دیگر بجهت الف بعد از هر دو که ذال مجید **ع**
رسمان حفظ کبریا بجهت خوانده و دیگر بجهت هر دو در شیخ ثور آید
هر دو باشد و رسمان سیم بجهت و در ضم و دیگر را بجهت در غیر
شایسته و بیشتر در سر کتب کبریا روایت شده من است
حفظ باشد و دیگر خوانده و دیگر بجهت و سکون آن هر دو باشد
خوانده و معرفه و خواه بجهت و دیگر حفظ تشیع و دیگر بجهت آن خوانده
چون است بجهت هر دو باشد و انعام است با وضعت حفظ بجهت بجهت
و سکون با خوانده و دیگر بجهت بجهت و ضم و نشسته با حفظ بعضی و غیر بجهت
هر دو باشد و دیگر بجهت و غیر حفظ یا بجهت خوانده و دیگر
بنون تکلم در این موضع بوده اشباع و سکون و سابق از نشسته
پنجون و بجهت حفظ یا در هر دو موضع بجهت خطاب سیم
حفظ کبریا و دیگر بجهت خوانده در این موضع و بجهت بجهت بجهت
بجهت حفظ در این دو لفظ یا بجهت خوانده و دیگر بجهت خطاب

بر باد است خوانده شود که خفض شج ذق خوانده و دیگر بضم
نونه هم ذکر شد و همچنین خفض یا غیت خوانده و دیگر با خط
در این موضع و البته لکنس لکنس در هر دو موضع خفض یا غیت
و دیگر یا غیت خوانده و **الف** و **س** یصلون خفض شج یا غانه
و دیگر بضم آن بود که این در موضع اندر خفض کبریا و بجا خوانده و دیگر بضم
آن مبتدیه خفض کبریا خوانده و دیگر بکسر آن خوانده و بضم و بجه
علیکم و نیز خفض کلین بر صمد و بضم بر و دیگر با خوانده و دیگر در علم
دقت بر بضم بر و خوانده و نا و از آن خفض بضم بر و دیگر با
خوانده و دیگر بضم بر و کان کم کن جفت یا غیت خوانده و دیگر با کبر
نونه و صلیه و یا کرسه یصلون الحنه خفض شج یا بضم غا
خوانده و دیگر بضم یا و شج یا خوانده و سوف نونیم خفض یا
غیت خوانده و دیگر بضم نونیم شج نون اول
و دیگر بکسر آن بین نحو است موضع دوم در آن بضم خفض یا غیت
خوانده و دیگر بکسر آن جوی الکب خفض شج یا غانه و خوانده
و دیگر با کان رسالته خفض جفت الف نا و شج نا و خوانده

و دیگر با کسر

بجاست الف نا و کسر نا و این طریق است آنچه در روزنامه است
عده ششم خفض می بیند ف خوانده و دیگر بضم آن استحق
خفض شج نا و نا خوانده و دیگر بضم نا و کرها اول و لایان خفض
بهره و لام و بجا است الف ابدان یا خوانده و دیگر بضم بر و دینه
را و دیگر لام و بجا است الف ابدان یا القوب خفض بضم غین و بجه خوانده
و دیگر بر باد است اخی خفض شج یا غانه و دیگر بکسر آن **الف** بضم
خفض بضم نا و فح را خوانده و دیگر بضم یا و کرها فتمم خفض بر فح
خوانده و دیگر بضم و کتبت و کون خفض بضم یا و کرها و کون
خوانده و دیگر بر فح هر دو افلا یصلون یصلون خفض یا غیت
و دیگر یا غیت و همچنین است آنچه در روزنامه است و بضم غا
ناست خوانده و دیگر یا غیت خفته خفض بضم نا و بجه خوانده و دیگر بکسر
و همچنین است در روزنامه اف مار کرگی خفض شج را و بجه خوانده
و دیگر با بال بر دو اگر بضم را و کرها لام فاف شد مد بضم را و شج
بکر با انا است یا شد و صلا و لکنه خفض یا غیت خوانده و دیگر
یا غیت یا غیت خفض بضم و ن خوانده و دیگر بر فح آن و دیگر کم آنها

حفظ و صحتین نوزده بشع مجزوه خوانده و بکر در شکر کم دشت نوزده
و ابتدا بجزه کمره بکرده منزل حفظ بشع زن دشت و در اسبچه خوانده
و بکر لیکن نون و تحفیه آخر علم کم حفظ بشع را در خوانده و بکر
بکر را حرج حفظ بشع را خوانده و بکر کسر آن و نصیحه حفظ بشع
صا در عین خوانده بدون الف صا عین و بکر شدید صا در تحفیه
عین و با الف بن آخر عین خوانده و بکر کسر آن و بکر کسر هم حفظ
یا غیت خوانده و بکر نون نیکم و عین مرصع ناز در سوره بوس
ثم نقلا یقولون در زیر این نابع تا قبل از دست کما نیکم هر چه باشد
حفظ بصیغه نوزده خوانده و بکر بصیغه جمع دان کن میده حفظ یا بکر
خوانده و بکر با دشت نکره در حرج و بکر در حفظ تحفیه
زال مجزوه خوانده و بکر شدید آن **لا حرج** و لکن لا تعدون حفظ تا خطاب
خوانده و بکر یا غیت نقیشتی لکیر حفظ بکان عین مجزوه و تحفیه بن
خوانده و بکر بفع عین دشت بدین مجزوه و عین نجات نقیشتی
و در سوره رعد است بنظرة حفظ عین خوانده و بکر بصا در حرج
دان نون اناست و در عین کسوت دانما لکیر نون در در انصاف

حفظ مجزوه و **لا حرج** کسوره خوانده و بکر همیشگی و بکر با نون
زبا در کمره می نیز هر کس حفظ بشع چنانچه و بکر لیکن هر چه باشد
تقف هر چه باشد حفظ لیکن لام خوانده و بشع تا ف تحفیه
و بکر بشع لام دشت بد تا ف استم حفظ مجزوه و **لا حرج** مجزوه
خوانده و بکر بر نون تا مجزوه مشهور بعرشون حفظ کبر را و بکر رخ
خوانده و چپسرت انچه در نکر است تا ل این ام حفظ بشع زن
خوانده و بکر بکر نون مسند حفظ نصب تا خوانده و بکر رخ
آن تا حفظ عدا باشد یا را در صدر و بکر دشت نوزده بکر حفظ آن
کما را در زن غیر خوانده و بکر قده یا با کما در هر چه مشهور
فیرک الکلاف عین لیکن حفظ بشع میم دشت بدین کسوره خوانده
و بکر لیکن هم و تحفیه بن شکر کا حفظ ضم نون مجزوه و شح را محطه کما
معه دره مصوره مشهور خوانده و بکر کسر نون و لیکن را در کاف
مقصود سوره **الانفال** حفظ بشع هم خوانده و بکر را در مخصوصه
روین کبیه حفظ ضم نون و بکر کما خوانده بکیر ان اضافه بنون شح
وال کما خوانده و آن الیه حفظ اتصال کلین بشع مجزوه خوانده و بکر

در کثرت و حق نموده اند را که در خوانده من حاضری باشد بر ما
 بر وزن خوانده و دیگر در با حاضری که کرده اند و نه حاضری خوانده است
 و لا تحسبن حاضری یا غیت خوانده و دیگر تا خطب لکم حاضری معین
 خوانده و دیگر که بر آن چنین است یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت
 علیه السلام **و** عشر کم حاضری غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت
 بضم حاضری بضم یا و شخ ضا خوانده و دیگر بضم یا و کسر یا و دان
 حاضری نصب یا خوانده بدون را و بعد از لام و دیگر که با و است
 بعد از لام و این کجاست در سوره بود و چون حاضری کشف همزه خوانده
 بان جیم و داد و دیگر با است همزه منصوبه حرف با حاضری بضم یا و شخ
 یا خوانده و دیگر که بکون یا و اما محضه در فاعل ان قطع حاضری بضم یا و شخ
 و دیگر بضم آن ان نرفع حاضری یا کتب خوانده و دیگر یا تا غیت خوانده
یونس الم را در این سوره در بواقی الم را حاضری بضم یا و شخ یا خوانده و دیگر
 یا ما محضه بضم الایات حاضری یا غیت خوانده و دیگر بضم یا و شخ یا و دان
 را و دیگر حاضری بضم یا و شخ یا و دان محضه بضم یا و شخ یا و دان
 و جهات در غایت و غیره در باب مواضع علی الشک مع حاضری

در کثرت

حاضری که برین نموده نصب حاضری خوانده و دیگر در غایت حاضری
 مرفوع خوانده و امن لا یندر حاضری شخ یا خوانده و دیگر که بر آن ان
 حاضری بضم یا و شخ یا و دان و دیگر که بکون حاضری یا کتب یا کتب یا کتب یا کتب
 یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت
 و تحفیم حاضری خوانده و دیگر که بکون حاضری یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت یا غیت
 بضم حاضری بضم یا و شخ ضا خوانده و دیگر بضم حاضری بضم یا و شخ ضا
 را و حاضری حاضری بضم یا و شخ ضا خوانده و دیگر که بکون حاضری یا کتب یا کتب یا کتب یا کتب
 را الا ان شود کف و حاضری بضم یا و شخ یا و دان خوانده و غیره
 و دیگر که بکون ال و ال یعقوب حاضری نصب یا و شخ یا و دان خوانده و دیگر
 بضم آن دان کلا حاضری بضم یا و شخ یا و دان خوانده و دیگر که بکون
 آن یرجع الایات بضم یا و شخ جیم خوانده و دیگر بضم یا و شخ جیم یا و شخ جیم
 یا بضم حاضری بضم یا و شخ یا و دان و دیگر که بر آن در هر جا باشد یا بضم یا و شخ یا و دان
 در غیر غایت و غیره حاضری بضم یا و شخ یا و دان خوانده و دیگر که بکون حاضری یا کتب یا کتب یا کتب یا کتب
 حاضری بضم یا و شخ یا و دان خوانده و دیگر که بر آن حاضری حاضری یا کتب یا کتب یا کتب یا کتب

و ثبات الف و کسر خوانده و بکر کسر خوانده و سکون فاء و کسر بهمین حفظ میزن
 بکلمه ذکر خوانده و ثبات یا ساکنه خوانده و کسر یا غنیه و فتح فاء و ثبات
 الف در موضع بادیه سرت پنجم در سوره بکر است در ذیل **الف**
 نوح و غیره سکون و غیره سکون در این چهار کلمه حفظ بر فتح فاء
 و بکر بجز البصر ام هر سوره حفظ در البصر رفت نوده بتارث
 خوانده و بکر صد نوده بتارث خوانده و ثبات یا غنیه و فتح فاء و ثبات
 و بکر تا خطاب تا بیکم حفظ بکسر یا بکر سکون آن در این موضع
 در طه و انبیا و اعراس امن علم در رکعت اول و دوم **الف**
 ما تزلزل الا که حفظ بضم نون سکون و فتح نون تا و بکر تا انصب
 و ملائکه خوانده و بکر بضم تا غنیه و فتح نون در ذیل و فتح نون تا و بکر
 و عبود حفظ بضم نون خوانده و بکر بکر مطلقا هر جا باشد قدر تا
 حفظ بشده ادا خوانده و بکر تخفیف آن چنین است آنچه در سرت
الف بنت لکم حفظ یا غنیه خوانده و بکر نون سکون و بکر و انجم
 سحر است حفظ در انجم رفت نوده بر فتح جیم انجم و تا و بکر
 خوانده و بکر صد نوده بکسر مسمی و جرات و قرأت کرده بشکرم

بضم نون خوانده و بکر بکسر آن در این طریق است در سوره نون
 بکسر نون حفظ یا غنیه خوانده و بکر تا خطاب **بی** هر یک
 لب و حفظ یا غنیه بضم نون خوانده و بکر نون سکون و بکر بکسر نون
 تا و ملائکه آن حفظ میزن خوانده و بکر نون سکون و بکر نون سکون
 آنچه در سوره انبیا و اعراس است بقسط حس حفظ بکسر قاف خوانده
 و بکر بضم آن و بکر سرت در سوره بکر تا بکسر نون حفظ یا غنیه
 و بکر تا خطاب در جهات حفظ بکسر جیم خوانده و بکر سکون آن
 آخر حفظ بکسر جیم خوانده و بکر تا ملائکه در هر دو موضع خداوند
 حفظ بکسر جیم تا و ثبات یا غنیه خوانده و بکر بکسر جیم تا و سکون
 لام بغیر الف و ثبات یا غنیه و بکر بکسر جیم تا و بکر بکسر جیم تا و بکر
 یا ملائکه در غیر طشت و بکر تا بکر در این موضع فتح و در فصلت
 در زنده و ملائکه در نون از بکر نون زنده **الف** حفظ
 در این کلمه سکون بکسر بکر نون یا غنیه و بکر بکسر نون
 و بکر نون خوانده و ملائکه حفظ بکسر نون تا و سکون نون و بکر تا
 خوانده و بکر سکون تا و بکر نون تا و سکون تا و ملائکه در زنده و بکر

و قال اولو در روز عرفه شب یکم حضرت با خطاب خوانده و بکر
بنون مکرم بر جا و بشد و حرام حضرت بکشم حاد را و بابت است
خوانده و بکر مکرم حاد سکون را و حذف است الکب حضرت بکشم کاف
و نا خوانده و بکر مکرم کاف فتح تا و بابت است بعد از آن اولو که حضرت
به و بسته خوانده و بکر اعر را و اولو و نا و بسته و بهین کات
بر جا که بسته مطلقا لکن سوره حضرت کلین را و بسته بسته
و نصب سوره خوانده و بکر در لکن سوره و بسته و سوره را و سوره
و بهین حکم دارد و آنچه در سوره بسته است و لیو فوا حضرت ساکن را
و تحقیق یا خوانده و بکر بکشم و در و بسته و نا بقا سکون حضرت فتح
تا خوانده و بکر مکرم چون حضرت با عفت خوانده و بکر با خطاب
و چنین است در سوره لقون است عطا و اعطام در هر روز وضع
حضرت مکرم حن و بابت الف بعد از عطا و نا و بکر بکشم حن و
سکون عطا سوره حضرت بکشم سیم و شش را خوانده و بکر بکشم سیم و کزنا
بصفون نام الغیب حضرت کلین را و سوره حبه سیم خوانده و بکر
در بصفون و بسته نموده برقع سیم خوانده **النور** أربع شهادت

سوره مؤمنون

حضرت بکشم حن خوانده و بکر نصب آن و نا سنان لکن
حضرت برقع تا خوانده و بکر نصب آن غیر اولی حضرت بکر را خوانده
و بکر نصب آن در می یوفد حضرت شد یا و در سوره بکشم یا و ف
خوانده و بکر بکشم یا و سوره تا بابت یوفد حضرت بکشم یا و ف
خوانده و بکر بکشم حن آن و بسته در مقام خود ذکر شد کما استخلف
حضرت یا و لام را بکشم خوانده و بکر بکشم یا و کلام و بکشم حضرت
بکشم یا و سوره و بسته و ال مکسوره خوانده و بکر سکون یا و ف
و تحقیق ال ماث حرات حضرت برقع تا بسته خوانده و بکر نصب
آن **الفرقان** در یک کلمه حضرت بکشم یا و لام خوانده و بکر برقع آن فیما
ت علیه حضرت حضرت با خطاب و بکر یا عفت تا و بکشم حضرت
و بخانه حضرت این کلمات را سوره نموده بکشم یا و ال خوانده و بکر یا
و بسته نموده یا و ال را برقع خوانده فیما تا در مقام خود ذکر شد
در یا تا حضرت بابت الف خوانده و بکر بکشم آن بکشم حضرت
بکشم یا و شش لام و ف شد و خوانده و بکر بکشم یا و سکون
لام و تحقیق **النور** حکم حضرت شش طه خوانده و بکر یا و لام

در هر موضع که **حفظ** بکسین خوانده و بکر بکون در این موضع
در سوره نزل ابرو **حفظ** تخفیف و در رفع
اسم خوانده و بکر بشاید را و نصب بر دو **نزل** بکون و بافتن
حفظ تا خطاب خوانده و در کتب و بکر یا بخت امانی الله
حفظ تا ثبات الف و فتح یا خوانده در وصل در وقت زاری
و در هر دو سه خد یا ثبات آن و بکر بخت یا خوانده و ثبات
و وصل که **حفظ** بکسین و فتح تا بکر بخت یا خوانده و ضم
است **تقصیر** الی **حفظ** بکسین را و بکر بخت آن خوانده و ضم
حفظ بکسین تا دسین خوانده و بکر بخت آن خوانده و کسین خوانده
است **عکس** الی **حفظ** تا ثبات و بکر تا خطاب خوانده
مؤذنه **حفظ** بکسین تا آخر توبین و جرفون خوانده و توبین
اما بکون **حفظ** بکسین فون و بشاید جیم خوانده و بکر بکون
و تخفیف جیم خوانده آیات **حفظ** تا ثبات الف بعد از یا خوانده
و بکر بخت آن و هر دو روایت یا مدد است ترجمان **حفظ**
تا خطاب و بکر تا ثبات خوانده **تفان** ثم بعد و ثم الیه ترجمان

حفظ در بعد و ثبات مؤذنه و ثبات خوانده و بکر بعد مؤذنه یا
بکسین خوانده و ثبات **حفظ** بکسین لام و بکر بخت آن اما **حفظ** تا ثبات
و الف خوانده و بکر بعد از مؤذنه و بکر بعد از زار تا و بکر بخت هر دو
حفظ در موضع ثبات ضم خوانده و بکر بخت آنما **تجدد** و ثبات
حفظ بکسین تا ثبات الف و بکر بخت آن که **حفظ** بکسین
و بکر بخت آن خوانده و بکر بکون بخت و فتح بکسین و ثبات
خوانده **الاصح** اقله ناد الرتولاد البید **حفظ** در این کلیات
با سطر الف خوانده و وصل و ثبات فون و بکر ثبات الف و ثبات
و ثبات لامقام **حفظ** بکسین خوانده و بکر بخت آن ترجمان **حفظ** یا
ساکه خوانده بعد از بکسین و بکر بخت و الی **حفظ** بکسین
خوانده و بکر بکسین و بکسین بکسین است در سوره جاثیه و بکسین
حفظ بکسین خوانده و بکر بخت آن که **حفظ** بکسین
فتح کاف خوانده و بکر بخت بخت کاف **تفان** تا ثبات
الف بن الحرفین کاف زار الی **حفظ** بکسین فون حکم و کسین بکسین
را حمله و بکر بخت یا ثبات و فتح را بکسین و رفع را حمله کسین

حفظ او مضموم و کبر جمله مضموم خوانده مع الله **افعال** مینه حفظ
 بحدف الف و کبر میان فون و تا اثبات الف **تین** پس حفظ
 لفتح با خوانده و کبر با له محضه از غام و اظحی که گوشت از ترز از ترز
 حفظ نصب لام و کبر بر رفع آن فغز تا حفظ نشد بدرا اول کبر
 تخفف آن علامه حفظ اثبات با ضمیر خوانده و کبر با عطا
 یضمون حفظ لفتح با است و کبر را در غیر شرطه و غیره
 کبر با است من رتد تا حفظ را سکت است و کبر را و ش لام
 است **صافات** لکوا ب حفظ بجا یوسده خوانده و کبر نصب آن
 لایستون حفظ نشد بکسین و سیم خوانده و کبر بکون سین و
 سیم احسن النجا الحین الله رتک و رتد حفظ آن کلک تا مضمون
 نصب اسما مینه خوانده و کبر در فاعلین و حق فاعله اسما مینه
 مرفوع خوانده **ص غاف** حفظ در این و در این مینه بکین
 و کبر تخفف هر و معارضیم حفظ بغیر این و کبر با است **نرا**
 حم حفظ در مواضع سبعة لفتح خوانده و کبر با له محضه **نور**
 آن بظرف الف حفظ ضمیر با کبر و نصب ال خوانده و کبر لفتح با و با

در رفع ال فاعل حفظ نصب من خوانده و کبر بر رفع آن اولوا
 حفظ لفتح سینه و کبر نا خوانده و تا در جسد و کبر ضمیر
 و تا و تا شیون حفظ ضمیر من خوانده و کبر کبر آن را تا حفظ
 کبر را و کبر با است آن **انجید** و کبر حفظ متبید سینه و تا
 خوانده و کبر تخفف هر من من تراش حفظ الف میانه
 تا و تا خوانده و کبر بغیر این **تشی** بقولن حفظ تا خطاب و کبر
 با نیست او من نشو حفظ ضمیر با و ش فون و تا بدین خوانده
 و کبر لفتح با و سکون فون و تخفف کسین تا تا حفظ بون این
 بعد از هر خوانده و کبر این سوره حفظ بکون سین خوانده و کبر
 بفتح آن را و حال این بعد از خوانده عباد حفظ مکتف با
 تا کبر خوانده و کبر با است یا معش و تشبیه حفظ با ثبات با
 ضمیر خوانده و کبر با عطا آن **و تانی** بلی حفظ با کبر خوانده
 و کبر با تا نیست **جانی** یومنون حفظ با نیست و کبر تا خطاب
 خوانده **الاحقاف** یقبر احسن و تا و تا حفظ شش فون و تا کبر
 و آخر و نصب فون احسن خوانده و کبر ضمیر با نیست در هر دو رفع آن

نحرف

احسن **فتح** فتوا حفض بضم قاف وکسر خاوند وکسر عیش قاف
 وادخال الف بعد ذوق قاف وفتح تاء اسرار اسم حفض کسر
 خوانده وکسر عیش آن قبله کلمه فعل وبنوا حفض همزه خوانده وکسر
 بفتح آن حفض هر سه کلمه یا بنون سکون خوانده وکسر یا عیث **فتح**
 علیه الله حفض بضم یا ضمیر وکسر کبر آن **حجرت** هجاء وروین
 بنت امان اسم العنوق بر کاف جله صدر ثلث لازم است حذف یزین
 الاسم و اتصال لام کسورین بین و اگر انداء الاسم شود ووجه
 جابر است اثبات همزه مشهوره اتصال لام کسورین و حذف
 همزه و انداء بلام کسور ضمیرین **قاف** بوقول حفض بنون سکون خوانده
 وکسر یا عیث شرا انکم حفض بضم لام خوانده وکسر یزین **اعطاء**
 المصیطرون حفض را در صا و بین حذف است وکسر بین خوانده
 اما کلمه سطور بنا بر مشهوری صا و بین **احسن** لثنت حفض بضم
 شین خوانده وکسر کبر آن عوا حفض بضم را خوانده وکسر سکون آن قواف
 است **حذیه** حذی حفض تخفیف را خوانده وکسر فیه آن ان التصین
 و المصدقات حفض نشد بصا و بین وکسر تخفیف بر و فیل الشرا

نا نسر و حفض بضم بر و شین خوانده وکسر کسر بر و حفا ناعنه و شفا
 سوره حشر که شت **بصفت** بصفت حفض بکافان با خوانده در حشر
 و با عطا آن در وصل وکسر عیش با در صدر و سکون در و قاف شتم
 نوره حفض بضم شیم خوانده و ضمیر متبوعین و جبر نا وکسر بنون و نصب یا
 نوره و حذف بر و بنون که شت **بصفت** بصفت حفض بکافان با خوانده در حشر
 عین و جبر نا خوانده وکسر بنون عین و نصب یا **الحرم** حفض بضم
 بفتح بنون خوانده وکسر بضم آن کسبه حفض بضم کاف و نا خوانده وکسر
 کبر کاف و ثبات الف بعد از نا و حذف بر و کسبه که شت
 او غام و حفا بنون بابق و کسر شد و اکت زینان کان حفض آن
 کل را مضمون خود بنمونه حشر خوانده حلاف سوره الحاکم که شت
المعراج ترا حفض متبوعین مضروب خوانده و بقی صدر که است
 وکسر بنون برفع خوانده در فیه و حشر بنمونه حفض بکافان با خوانده
 خوانده بعد از ذوال وکسر با عطا آن نصب حفض بضم بنون و صا خوانده
 وکسر عیش اندر و سکون نا نا و حلاف بر و نوح که شت **الحجین** حفض در
 کلثنا و نا و انداء آخر ساروان **الحج** حفض بضم حجه خوانده و فیه

[illegible]

بنی القریین جمع کرد ابو بکر بود و سبب آن بود چون بعد از آنکه آب از کف
 که آب سبب است و وقت گرفت ابو بکر در آن لایم بر سر زانو کشید
 و متاع عظیم دست او بعد از آن شسته به آن ملعون حرکت و هدر شد
 مجادله برادر دویست کی از سندان گشته شد حفصه فرزند آن قری
 صبی بود و در سبب از شد و چون آن بنی نوال شت عمر کر را بنی
 ابو بکر خسته و مقرر قرآ صبا باشد اگر دوباره بخواید
 تا از قرآن تا غیر مصلحتی است و قرآن را در یکجا جمع نایم
 ابو بکر در جواب گفت چگونه بر سر است ام نامم و بعد از آنکه
 را از آن خود عسک گفت و الله بخیر و عجب است جمع خود آن خیر است
 و همیشه با بکر این گفت حتی تا او را از آن است و این کار را بنی ابو بکر
 زمین است با بخانه و ما در وقت از در در حان و چتر و کانت و می
 را از غیر بر سر آن را جمع کند و بنویس زلفه بخور که اگر کسی خنجر
 شمار آن را تو گفت است ابو بکر مصلحت در این است و بکر گفت که
 حق گفت از پدر بر آن است و این کار کتب در بکر گفت و الله اگر مرا
 کعبه کرده بخیر و عجب از موضع خود بر آن برود از آنچه مرا

زید قرآن را از صفه در حال سجده کرد و در قاع و الواح در کتب است
 و در چپ صحنه نوشت و آن صحنه خود ابو بکر بود و وقت کرد پس بخیر بود
 حفصه دختر عمر را که غزه را داده و از با بکر آن واقع شد و صبی از جلد
 پیدا شد این کفر فرزند بر سر است و آن کفر فرزند بنی بنا
 بلکه از صحنه در ادا آن لفظ از آن و در فرزند خود بر سر است
 و در میان هم بر سر است و بنی بنی صبی از صحنه
 و در آن میان بود و جلد ایشان را شام و در نزد عثمان که کفر است
 قرآن را در آن شت و به شت جلدت میورد و صابر بر سر است
 حفصه فرزند او کفر صحنه از این است اما در در صحنه شت کنیم
 را از زمین حفصه فرزند عثمان بن ثابت و عبد الله بن عمر
 و عمر العاص و عسده بنی را بنی عاص بن عبد الرحمن بن عمارت
 بشام را جمع کرد و کفر این صحنه را یکی بنویسد و جلدت بر سر
 کفر بر که جلدت بر سر آن از دیدیم بر سر در لفظ آن را بنی فرزند بر سر
 در سر شام بن از کفر است که جلدت کرده در کتب آن است
 و آن را با و سبب با بنی از کفر بنی بنی است و فرزند کفر بنی بنی بنی

[illegible]

کتاب مقتدین نامه در این خصوص ایراد نموده اند مخصوص در منزل
 اعیان است اما کلامی که در خط طائفه صفیه که سر آیه است
 و آیه علم القلوب **فصل** در بیان کتب کتبیه از بعضی تا آخر قرآن
 و علت آن ما که در حدیث آمده که بود در دست قرآن چون این کتب
 از اصل کتب بود از روش کشته بهر دور است اما شریعت از برای
 باقیه از برای هر کس در تقدیر کرده اند که پس را و جمعی از اهل قرآن
 تا آخر هر کس که گفته اند و از آنکه سوره و انشراح تا آخر قرآن
 و سبب کتب چنانچه در کتب معتبره قرأت و در شده است این است
 در روز سرشکان از حضرت رسالت علیه السلام پرسیدند
 که کجای روح است و قصه از عقیبت بن و صاحب کتب چگونه
 بوده است آنحضرت فرمودند و فرمود که یکویم و کلمه نشانی کتب
 غیرت آنکه حرکت آمدند و هر مقطعی شد تا آخر و در میان
 و اوج و قله محمدیه یعنی در اوج که در دوشین گرفت محمد را بر در و کلام
 و این سبب منظر و چون گفت شد که کتب بر بلند از آله و سوره و
 از در و آنحضرت سکرانه آنکه بجا آورد و کتب کثرت و صیقل کتب

نوع است آله کبر و بعضی از آن در باره سوره تعبیر را به
 لمی کرده اند و صورتش این است لا اله الا الله و آله کبر و در بعضی
 از روایات آله کبر را نیز صاف کرده اند و در بعضی آن است
 و بیان روایات جبرئیل شریف که در آله الا الله و آله کبر و آله کبر را
 نیز گویند و بعضی از آن که در کتب کبر و در کتب کبر و در کتب کبر
 کبر گفته اند و این کتب کبر است زیرا که پس از اوقات دو عالم
 در وسط آن سوره حضرت داد و آنکه چنانچه در روایت واقع شده
 و بعد از آن رحمت طلب رحمت و مغفرت و ارباب العطاء نمایند
 و از آنکه عذاب پنا و بقا را آله نوب و ستاره اعیان بر نه از آن
 و در رخ و عذاب الیم و در بعد از هر فای آله و کتب کبر و در کتب کبر
 این آله کبر و کتب کبر که گویند پس تا این ابر و در کتب کبر
 کبر کبر باشد در قرأت عاصم در آخر هر سوره که کتب کبر و در کتب کبر
 بعزالت و اوقات سر رسیده و سبب عذاب کبر در ابر و در کتب کبر
 سوره این است و بعد از کتب کبر در کتب کبر آله و در کتب کبر و در کتب کبر
 و اول خواندن حضرت پس جمعی نظر حضرت حضرت نمود که کبر را

و آن لحظه که در محراب است در نماز قطع نظر از هر
 غنا دار حضرت امیر المؤمنین روایت شده که آخر نماز است لا بد
 بعزیز خود بخوابد و در قرآن خواندن کمره بر در آن باشد که گفته
 خواندن قرآن مجید از هر نوع بر آن نیست تحقیق آن عبارت از
 ادا نمودن هر حرف است بخوبی و با دقت و وضوح از کشش
 و آت و تحقیق هر آت و اتمام حرکات و طراشیدن حرف
 و کلمات و نشانیات و بجا آوردن غنائت و جدا شدن
 حروف از یکدیگر بخوبی و محو یکدیگر که در بعضی از آنها بیغنی
 و بیکت و زنگ و ملاطفت نمودن جایگاه و دقت در آنها جایگاه
 بخوبی حضرت خود که در تمام این درو فرستاده در حدیث
 است و عارف شریف گفته است که در آن محض است بقرابت
 حمزه در شرف و دیگر محض بقرابت این کثیر را و حمزه و الواو
 نوع دیگر محض بقرابت حاصم و این عارفان و فاضلان
 و یعقوب و یوسف و ابی ایوب و ابی ذر و غیره در وقت قرائت
 نیست و در صاف و در دجانه پاک و چهارست و هفتاد و هشتاد و نود

ایند نموده و عینه و تعلق شروع در در قنبر نماز است بخواند و
 و عینه و تعلق بعد از نماز است از در و نیز بخواند و در وقت نماز
 بیکه تواضع بر پادشاه و بخواند حصصاً و عارضه کلام و بیکه
 ادعیه و دیان محض و قنبر است بخواند و چون خود را از جناب آید
 اگر در مقام است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
 و عینه و تعلق شریف و در کلام است و در حدیث است و در حدیث
 ایند بخواند و عینه و تعلق شریف و در کلام است و در حدیث
 نبیه و حبیب و در حدیث شریف و در کلام است و در حدیث
 بسم و در حدیث شریف و در کلام است و در حدیث
 و اطراف آنها را در حدیث شریف و در کلام است و در حدیث
 و بعد از نماز است ایند بخواند صدق الله العظیم و صدق
 رسول الله اکرم و صدق الله العظیم و صدق رسول الله اکرم
 و این کلام است و در حدیث شریف و در کلام است و در حدیث
 قنبر و در حدیث شریف و در کلام است و در حدیث
 بخواند و دیگر بخواند و عینه و تعلق شریف و در کلام است و در حدیث

یا سید لا تو نشد یا مولانا مولانا
 بفضلت وجودک و کرمات ارحم الرحمن
 تم کتاب بعون خالق الکتب فی بوم
 بشا ذاکشان حرره بن
 احمد بن ابی الکاش
 ۱۲۷۴

و تجید **بسم الله الرحمن الرحیم** کلام بر بوقلمانی
 از کلام از اخطام نام داشت کلام
 رحمت عام و سلامت بردان
 بعد حمد و نعت و مدح آل پیغمبر
 در نغمه کوشش و در تعلیم و در علم
 در زمان شاه جم جاسم
 بر تو خورشید شمشیر تابنده
 شد در دریا طبعم فضا بخش
 رسته بر نظم نه بر لؤلؤ بگو خصل
 لؤلؤ به عقد آن نظرم لا نام

نار

بمشریه ابوالکاسم شمس
 جز در آن رسیل اندر اظرف
 خوان کلم تر نشسته آن رطل
 عطا الله لم یعطای غیره
 از نور پر خسته بر خسته
 ز کلمه حاصل شد حاصل خدایان
 در حروف بی و مخارج آن
 سر ز تنه از حقی حرف دود
 چون صفات حرکت اعدام مخارج
 در دهنه انداخته ام آن

بنت و نه حرف خبر آن بگو
 در شاه مخارج احوال نور کشت
مسئله رسیل
 سر بر سر در دندان چاقی
 چاقی بین رانیا دان در در دندان
 ز بر لبه از دندان چاقی
 چاقی در دندان بین رانیا
 است دندان اگر خراش
 از دندان چاقی رانیا
 شش حلق آن زهر جانب سر بر
 نیست بعضی را نواجه چاقی
 حروف سید ابر حروف قطعه و حروف

حروف سید ابر حروف قطعه و حروف
 حروف سید ابر حروف قطعه و حروف
 حروف سید ابر حروف قطعه و حروف
 حروف سید ابر حروف قطعه و حروف

از میان کلام از وسط زبان شنیدیم که

ضمیمہ ایف کے بعض تحریری نمونے

این زمان خضر خدا پهلوان
خدا را چپ کو خرد بر پشت شتران

لو کہ بعض سے جوئی پیدا نہ

بعد صاوت انگن ر بعد کر سہام از دو جانب زمین تا میزای خلی

نون نعبه لام از فوق ثانیاً شعبان
رازیب نون الی فوق ثانیاً شعبان

بقدره و انظیر بعضی اعیان

از سر و دندان فوق ایشان نهی
طاف دال است طاف دال از رخ

تغویہ و غفرہ

شد چه در خلاف تا با مفصل طرف این
فرجه مشدود طه آن می آن را این

بسم الله الرحمن الرحيم

از لب زیرین و اطراف شنبه طلب کن ادای حق داد و میم با از هر لب

از میان او ایسم با برون و درون غنّه از قیوم دان در میسم با برون

صفات حروف ابجد اتموسه و مجنونه و مطبقه و مقسومه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
أما بعد
فإن هذا الكتاب هو من كتب الفقه المأثور
والشريعة الإسلامية
والله اعلم بالصواب

صفات عروق الشرايين والوريدات

مرف من اشد الرخوة نور عاملي قطعت اجدت شديده وان

حروف الشدة والرخاوة من الشدة والرخاوة

حرر سبيلت فسد عقله ^{صديقه} فمن ابدا فقه ان مصره قد ^{شافيه}

حروف و اشعار و احوال و احوال و احوال

صدا اسکان قلعه مضبوطه به طب
بیمه عارف نقش صا و بین و راز

عروف ساکنہ و فاعلہ و ضمایہ و مشبہ و صغیر و عرف مجہولہ

داد الف بحرف دالین و جوت
سز هر وقت تا محذره فی مقصود

حرف خفيه و معلله و مخوفه و مكرره و مستطيله

با حرف ن بود مخفیة اوستی استمال را کمر ز خوف ان لام ماضی استمال

عبدالرحمن بن عوف

عَنْهُمُ "ن" مِيمٌ وَزَيْنٌ يَكُنْ بِمَنْزِلِ بْنِ
عَلِيٍّ اَدْعَاهُمْ وَخَفَا عَنْهُ حِينَ رُئِيَ

حکم استعاضه که بعضی واجب می باشد

در اصح نقل از فرات استغاثه
تابع قرآن بود در هر دو خطا پاسب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم در هیچ جزو جز اول بر سر

درست است بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم اندر اجزائی غیر مجزا

با نام حق مصدر باشد اجزائی نام شیطان است با ضمیر بود

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم کر زبان آن بود و چون

و جود باین بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم وصل اول قطع طریقی

و جود باین بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم وصل اول قطع طریقی

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم با قرب عاده با قاعده با قریب

با حمدا با کثرت بسم الله الرحمن الرحيم با عینیت دو لا قسم اول

بر ضمیر بر که ساکن نیست قبل بود خون با آن ازین کس

در جزاین عاصم چه در برضه کم قبل با صله فیه همانا لیک باشد

حرف و نور و صیغه و در هر کس

حرف و دان نام الف با را از اول و دو با را نیز در اولین یک حرف

برز و با حرف میانی معادل هر که در واجب آن و با برز و چون

حرف و قبل سکون لازمی آنم و غیره خواه غم خواسته بر او

در فوایح صین در حالین با کسب با جلال طول ضمیر هم

حرف قبل ساکن عارض بود بر این همان حرف خبر سوشن

هر که برزه است موجب سکون می باشد چنانچه الف کش سه

ساکنت اول که از ثلثین حرف غیر در دوم غم و جبهه

دال ساکن کن با او غام ذال از غام نامی ساکن برز غم

با عینیت ذالک در کسب با ذال با میم او غام در عرف

در اصلت در سبط او غام طای ساکن با قاعده

ناف بخلق کاف او غام که در طای با قاعده صفت

ذال ساکن با تنها ذواله غم کن با حضرت با جله ریح

لام قبل بل شود غم سه برکت طای است در بل

لام ال غم شود در چهارده حرف تا و لام و نون

سم ساکن نزدیم او غام اظهر بود نزد با اخصاص

در بیان کلمات و معانی

کرم نون ساکن با خون بر حرف ججا
قلب را در تمام بدن اعضاء رست و اعضاء
قلب را با سیم ارقام نزدیک طول
تو از غنچه حنجره اعضاء نزدیک ن
با یون دان غنچه اعضاء نزدیک
و بنی بنیاء قوتان در سینه سلطان
حضر را اعضاء در نون نون
حال صسل اعضاء نون نون نون
بسیار است و لا هم را بنقله که
بسیار است و لا هم را بنقله که
را بود پیش خضر که یک یک
را در نون ساکن سبونی که یک
بعد که برای نون نون و اعضاء
و اعضاء نون نون نون نون
حرف نون و اعضاء در نون نون
که کبره بنده ان نون نون نون
دوم دارد حکم وصل و با سیم
بسیار است و لا هم را بنقله که
ضم و کرم و اعضاء نون نون

در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی

در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی

در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی

در بیان کلمات و معانی

در اعضاء حرکت در نون نون
تو از غنچه حنجره اعضاء نزدیک
و بنی بنیاء قوتان در سینه سلطان
حضر را اعضاء در نون نون
حال صسل اعضاء نون نون
بسیار است و لا هم را بنقله که
بسیار است و لا هم را بنقله که
را بود پیش خضر که یک یک
را در نون ساکن سبونی که یک
بعد که برای نون نون و اعضاء
و اعضاء نون نون نون نون
حرف نون و اعضاء در نون نون
که کبره بنده ان نون نون نون
دوم دارد حکم وصل و با سیم
بسیار است و لا هم را بنقله که
ضم و کرم و اعضاء نون نون

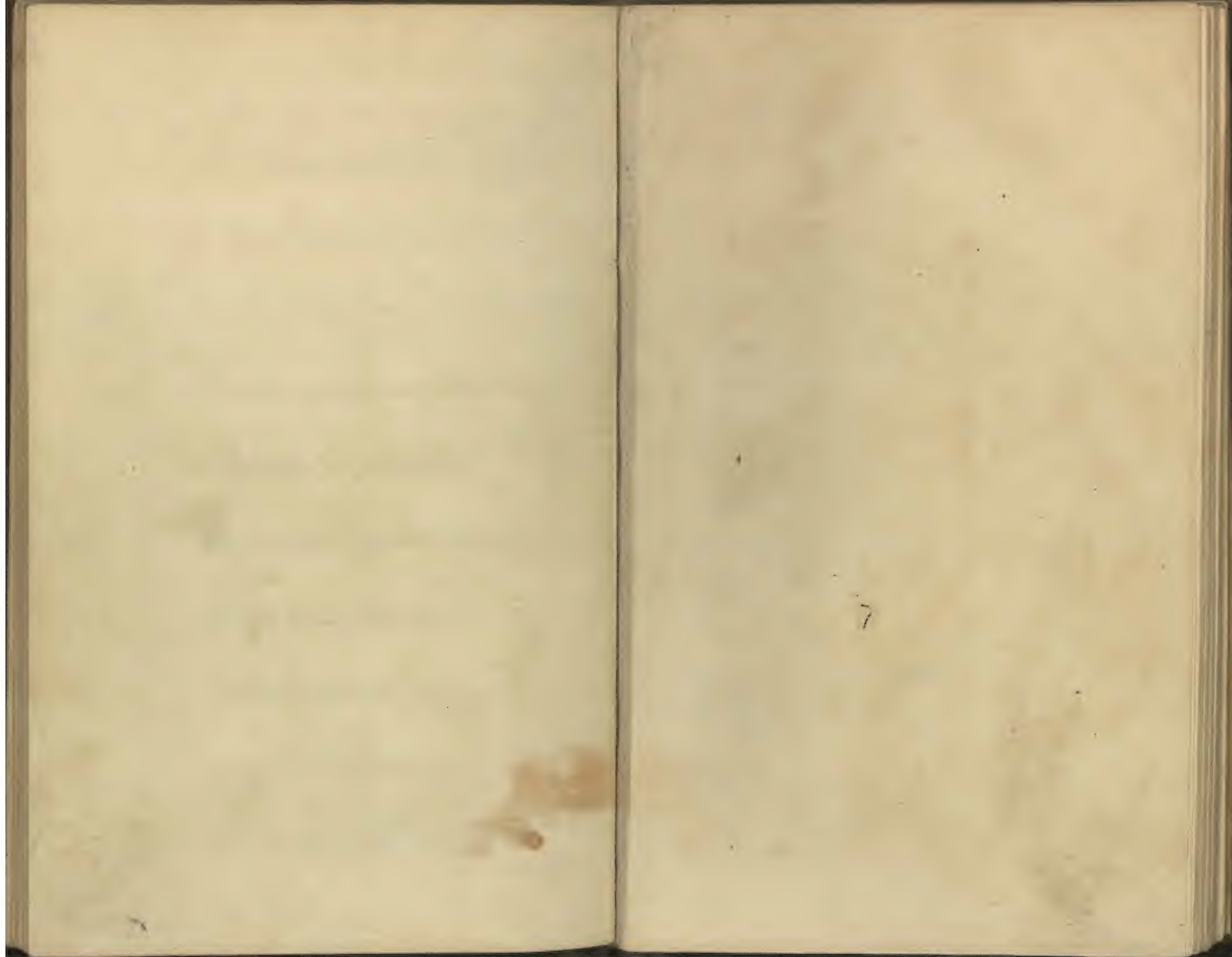
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی

در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی

در بیان کلمات و معانی

در اعضاء حرکت در نون نون
تو از غنچه حنجره اعضاء نزدیک
و بنی بنیاء قوتان در سینه سلطان
حضر را اعضاء در نون نون
حال صسل اعضاء نون نون
بسیار است و لا هم را بنقله که
بسیار است و لا هم را بنقله که
را بود پیش خضر که یک یک
را در نون ساکن سبونی که یک
بعد که برای نون نون و اعضاء
و اعضاء نون نون نون نون
حرف نون و اعضاء در نون نون
که کبره بنده ان نون نون نون
دوم دارد حکم وصل و با سیم
بسیار است و لا هم را بنقله که
ضم و کرم و اعضاء نون نون

در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی
در بیان کلمات و معانی



الایم قاهر و الازم قاهره لقب برمانه الهاب سلطان اهل بیت
بعد ما ذلت ولانته واستولت عدایه و تصدعت اركانها
اعوانه و انقضت کواکبه و انقضت کواکبه و ذل نصیره و قتل محبیه
نیست ای و لیست لایعاده و کمال الایمال و کمال الایمال و قلب لا قدام
و قطب لا سلام و الهاب الهاب و نصیب الشی الخ داعی الیه صلوات الله
علیه حمداً لا یفنی مدده و لا یخفی عسده فایده الرغبه فی صلواته علی
مجلس لغته و منی لایته محمد و الهاب الهاب **شیر** از شیر پاسر و از شیر پاسر
مرفوعه گوشت **شیر** از شیر پاسر و از شیر پاسر و از شیر پاسر
و اموال لا طالین نهاب **شیر** و غزیر **شیر** و غزیر **شیر** و غزیر **شیر**
بل لای ان غنیته جوده لای **شیر** و دیگر **شیر** و دیگر **شیر** و دیگر **شیر**

تغییر
تغییر
تغییر
تغییر
تغییر

اش المقدم فی السیاش المعظم فی الامم متناک للراجی حی و ذلک
للاهی حرم **شیر** و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
الشی شی بعزمت العظم **شیر** و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
برجعت و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
بدرست صدر و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
خبر و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
حزت و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
در احوال و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست
درست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست و لیست

الَّذِي يَطْمِئِنُّ يَاقِينُ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَاقِينُ ش إِنَّ كَلَامَ حَضْرَتِ پَنٲٲٲ

إِنَّا كُنتُمْ وَمُسَدَّدَةٌ إِنِّي أَنَا فَتَنَّا بِهِنَّ الْغِيْرَةَ وَطَهَّرْنَا لَكُمْ فِيهَا نِصْرًا وَلَا نَصِيْبًا عَلَيْكُمُ

إِلْبَاشِيسَ مِنْ آلِ نَسْرٍ ۖ اِرْكَطْلَامُ رِيسِ الْمَوْسِينَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

قال الجراح كله كله : ان نحن صحتا وديننا خراب است بعضى هم

باز المؤمنین مثل نسبت میکند : عَزَّوَجَلَّ فَمَصْرُورٌ وَكَانَ كَذَابًا

فانح فاحش فضلك شدي هندی ۵ اكرت نعم الشب اب
الفرع

وذكر موت رُبِّ غِيَاثِ عَمِي سَرْبِ سَرْبِ حِجَابِ حِجَابِ بَعْدِ بَعْدِ

عشرة عشر: ذكر الله تعالى حسنا: ذكر كل موصوف

البته فراره و ولد به فراره در از سر پا سرش آب ریزد و در آب ریزد

از شعر ناز و زهر بن حسن گوید: یا حسن دارِ نَعْتِ طَبِیبِ یَکَلِّ المَعَانِی

کَا مَا نَقُصُّكَ النَّاسُ مِنْ مَعَانِي ۚ ذِكْرُ مَرَاتٍ ۚ لَقَطَطِ الْمُلُوكِ قَوْلَ الرَّبِّ ۚ

وَمَنْ هُوَ أَمْسِلُ الْفُتُوسِ ۚ عَوَافِقُهُ نِجَاتُ الْغُلَّالِ ۚ وَتَمْسُ الْبُحَارُ

الكنوز ودر است و امی علم لغوی و عمی
صبح امان و شادمانی

۱۲۰۰ سرسبز است ۲ در حدیث کتب معانی چشم ۲ در نعمت قونر دانه فی حیام

اکثر نیز مرآت : همان بهر دو شهر ازین هم مرصفا : همان بهر

در سرانده بن موسی خداداد ^{مستحق} دگر ^{مستحق} و مستحق و هم بکسر طاء و این ضممه

مصاب هم خوانده و باین صفت هم از جمله کتب غیر شرعیه و از این جنس است

و در هر یک از اینها دو قطعه افکار آرد و در میان آنها

متجسّم شد در کشتن و دین که در کلمه حسنه است و در دروازه دروازه

از زمان مجید فاضل و حکیم الدین القسیمی! اسبق علی یوسف است

این سجع چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلمات آورده شود که بوزن
و عدد حروف در وی برابر باشند از قول پیغمبر صلی الله
علیه و آله السلام **اعطوا سقفا خلفا و اعطوا سقفا خلفا** عرض دو لفظ
تلفا و خلفا است که بوزن و عدد حروف روی برابرند **نزل** از قرصها
ابر و زمین البر و فی زمین آورد **نزل** از تر پارس **اسب** تا حد کوی چشمه
سج سطر این صنعت چنان شد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلمات
آورده شود که بحروف روی هم چنان باشند اما بوزن و عدد حروف
مختلف از فواصل کلام خدای تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ كَلِمَاتُهَا**
و آخریات قرار از اجماع نبایست فواصل یکت چنانکه میفرمایند
عزت قدس کتاب **فصلت آیات** **نزل** از قرصها چنانچه محمدا و رجال

این سجع چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلمات آورده شود که بحروف روی هم چنان باشند اما بوزن و عدد حروف مختلف از فواصل کلام خدای تعالی

و محمدا و آلهم غرض حال و آمل است که هر دو کلیه بحروف روی و
و آن لام است بعد از الف مقفله و بوزن مختلف چه وزن حال فعل
باشد و وزن آل فعل **نزل** از تر پارس **نزل** از تر پارس است و نیز
پیش از این صنعت بشر مخصوص نیست بلکه در شعر همین توازن کلمات
اشد و آن اشعار ما را از خواننده و این چنان شد که از اول دو قرینه یا
باز از اول دو مصرع یا آخر کلماتی آورده شود که هر یک نظر خویش را بوزن
مواضع باشند اما بحرف روی مختلف **نزل** از کلام خدای تعالی **و آیتها**
الکتاب المستقیم و دنیاها الصراط المستقیم در برابر استقامت المستقیم
هر یک از این کلمات نظر خویش را بوزن مواضع است **آما الله**
از سخن بنما **قد اتسع المجال بعد التصانیق و بعد الحمد بعد التمسح**

این سجع چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلمات آورده شود که بحروف روی هم چنان باشند اما بوزن و عدد حروف مختلف از فواصل کلام خدای تعالی

برون شد غم او زنده شود **ع** تا این صفت هم چون پیش است

الا آن لفظ که بول گفته شده باشد چنان باشد که باز آورده شود بصورت

البعضی مخفف این صفت بحقیقت نیست تا لم تا چون ران

لفظ متجسری بصد راشد و یکی لعجز این را حساب رد لعجز علی لصد

شمرده بین باشد خوانند و این نوع از نوع پیش سر قیاس است بکشتن

مشکل **مثل** از سر تا سر کافر **و** دیگر **سائل** اللیم ربح

و سائل **مثل** از سر تا سر **و** ایست هر که داد و داد **مثل** از سر تا

موصی گوید **یا** ربن عینیها **یا** بین من عطیتها **یا** ربن

و بکر نصر بن الحسن المرعانی گوید **و** دواب سود کالعا قید اربک

قرین عیالها **یا** عیس **و** دواب **و** دگر هم او گوید **و** قسری بکسل

و دواب **و** دگر هم او گوید **و** قسری بکسل

الصنع و کرا اطلب انشر **و** قسری **و** قسری **و** قسری **و** قسری

مثل از سر تا سر **و** دواب **و** دگر هم او گوید **و** قسری **و** قسری

و دواب **و** دگر هم او گوید **و** قسری **و** قسری

کتر رحم و در وقت دی من کرنا **و** چراگاه من به شیرین است

چرا سر من در من میسد **و** چراگاه **و** دگر **و** دگر **و** دگر

نوک **و** دواب **و** دگر **و** دگر **و** دگر **و** دگر

احمد بن دین **و** دگر **و** دگر **و** دگر **و** دگر

بین ماد تو **و** از آن کزین میزد دران **و** دگر **و** دگر

دران **و** دگر **و** دگر **و** دگر **و** دگر

اذا تفرع **و** دگر **و** دگر **و** دگر **و** دگر

مَنْ أَفَرَى شَيْءٌ دِكْرٌ ۚ انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضُ عَلَى بَعْضٍ وَلَئِنَّ الْكَافِرَ

لَعَنِي سَلَامٌ ۚ اِرْثُولِ بَعْدُ ۚ مَنْ مَوْتٌ قَدْ مَنَّا لَكَ مِنْ مَعْنَى ۚ

سَمَاءُ اَبُو تَام كُوبَه ۚ دَمْنُ الْمَهْمَا عَالِ سَلَامٌ ۚ كَمْ حَسَلْ عَقْدَةُ صَبْرٍ لَامٍ ۚ

دِكْرُ اَبُو اَرَس كُوبَه ۚ وَارِنْ شَيْءٌ مِنْ كَيْدٍ لَكِنْ ۚ اَلْقَيْتُ مِنْ لَاحِظَةٍ شَيْءًا ۚ

دِكْرُ اَبُو اَلْفَتْحِ سَمِي كُوبَه ۚ وَارِنْ قَطْعُهُ بِرَدِّ قِسْمِ اِنْ نَوْعٌ مَجْمُوعٌ اَمْتُ ۚ

عَالِيَبُ اَلْاَسِيْبَةِ وَارِنْ ۚ اَسْتُ عَلَى اَلْحَقِيقِ مَعْلُوبٌ ۚ فَاَتَكَبَّرُ اِلَى اَفْضَلِ ۚ

قَدْ دَلَّنِي ۚ اَنْتَ مَقْصُودٌ مَشْهُوبٌ ۚ اَرْشِدُ بِرَسْرِ عَرَكُوبَه ۚ اَبْرُ ۚ

كِرَامُ مَزُولِ كُوبَه ۚ سَرَانْجَامُ مَهْمَا عَالِ غَزَلِ ۚ بَوَاقِيعُ دَاوَمِنْ بُوَدِ غَزَلِ ۚ

نَهْ اَنْتُمْ وَتَوَقُّعُ تَوَهُّلِ ۚ عَرْضُ اَرْشِدِ طَعْمِ اَوَّلِ ۚ اَسْتُ ۚ

دِكْرُ عَضْرُ كُوبَه ۚ تَا جَانِ بُوَدِ اَسْتُ كَسِ بِرَبِّ اَنْتُمْ ۚ اَرْشِدُ ۚ اَرْشِدُ ۚ

بِرْشِدُ بِرَبِّ اَنْتَ اَنْتَ كَنْدُ نَوْعِ اَنْتَ مَجْمُوعٌ جَانِ كَنْدُ نَوْعِ خَمْلِ اَلَا اَنْتَ ۚ

لَقَدْ كَرِهَ اَوَّلُ وَاخِرُ اَوْرُدِ شُوْدِ اَرْشِدِ كَلِمَةُ بَعْضِ اَشْتِ ۚ

اَسْلُ مَعْنَى مُخْتَلَفٌ اَشْتِ ۚ وَارِنْ نَوْعِ مَجْمُوعٌ جَانِ دُو قِسْمِ اَسْتُ ۚ

اَرْقَانُ حَمِيدُ قَالِ اَبِي لَعَلَّكُمْ اَبِي اَلْقَالِيْنَ اَنْ قَالِ ۚ دِرْ اَوَّلِ اَسْتُ ۚ

قَوْلِ اَشْتِ ۚ اَسْتُ ۚ وَارِنْ اَوْشَنْ اَسْتُ ۚ دَقَالِيْنَ ۚ دِرْ اَخِرُ اَسْتُ ۚ

اَرْقَانِ اَشْتِ اَسْتُ ۚ اَسْتُ ۚ وَارِنْ اَوْشَنْ اَشْتِ ۚ اَسْتُ ۚ اَرْشِدُ ۚ

سَرِي كُوبَه ۚ ضَرْبُ اَبِي عَمَّانِ فِي اَلْمَاحِجِ ۚ فَلَسْنَا نَرَى لَكَ فِيمَا ضَرْبُ ۚ

اَسْتُ ۚ اَرْشِدُ بِرَبِّ مَن كُوبَه ۚ نَا لَمْ اَرْشِدُ اِنْ صَنْمُ شَبِ دُرُزِ ۚ اَبْنِ ۚ

اَرْشِدُ اَسْتُ ۚ اَمْ چُونِ نَالِ قِسْمِ دَوْمِ اَرْقَانِ حَمِيدُ وَارِنْ اَنْتُمْ اَلَا اَنْتُمْ ۚ

وَاَبْجَانِيَه ۚ وَارِنْ اَسْتُ ۚ اَسْتُ ۚ دِكْرُ قَا وَارِنْ اَلْطَلْمَاتِ اَنْ ۚ

اِنَّ اَنْتَ سُبْحَانُكَ فَاَنْتَ مِنْ اَطْفَالِ مَشْرِ ارشاد از ابو الفوارس
 مَخْنَأُ الْهَرَابِ غَيْرُ اَنَا اَوْ اَجَارَتْ مَخْنَأُ الْهَرَابِ مَشْرِ ارشاد بر حضرت
 كُنتَ زَمَانًا مَادَّ نَظِيرُ ثَابِتٍ اَزَاكُمَه نواز خدا بر حجت زمانه را نظری
 الْمُصَادِفَةُ نَسْرُضُ خَشِيعٍ بِثَدَّ اَيْنَ مَسْنَتٍ چنان باشد که دهر یا عمر
 در ثریا بظلم انظار است که بگرد چون عار بهار و نور و ظلمت و درشت
 دزم رطب و یابس سیاه و سفید این را غنیل ابن احمد مطایفه خوانده
 است مَشْرِ از قرآن مجید فَاَلَمْ نَعْطِ اِيَّاهُ وَصَدَقَ بِالْحَقِّ فَنَتَّبِعُ لَوْلَا
 وَاَلَمْ نَجْعَلْ لَّوْا سَفْحًا وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ فَنَتَّبِعُ لَوْلَا در اینجا عطاء بحسب
 و تصدیق و تکذیب و عسر و یسر جمع است و هر یک ازین الفاظ ضمه زین
 خوشتر است مَشْرِ دیگر قل اَللّٰهُمَّ اَلِكُ الْمَلِكُ تَوَقَّى الْمَلِكُ مِنْ قَدَرِهِ

در ثریا
 در ثریا

در ثریا

وَبَلَّ مِنْ ثَابِتٍ اَيْدِيكَ اَخِيْرَتِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تَوَلَّى لَيْسَ فِي الْبَنَاءِ
 وَتَوَلَّى الْخَارِ فِي لَيْسَ وَتَوَلَّى الْحَيَّ مِنْ الْمَيِّتِ وَتَوَلَّى الْحَيَّ مِنْ
 الْحَيِّ وَتَوَلَّى مَنْ تَابَ غَيْرَ حَيَابٍ مَشْرِ دیگر و لَكُمْ فِي الْفَصَائِحِ حَيَوَةٌ
 يَا اُولَى الْاَبَابِ مَشْرِ دیگر مَنْ يَدِي لَهُ فَوَلِّمَهُ وَمَنْ يُضِلُّ اَللّٰهُ
 فَاَلَمْ يَنْ كَادَ وَاَزَيْنَ فَوْعَ در قرآن مجید پارسا است و در این محضر
 ابن حمزه را جمال نهند مَشْرِ اَرْوُلُ مَغْبِرٍ اَلَمْ لَقِيُوْنَ عِنْدَ الْفَرَزَعِ
 وَكُنْزُ وَنَ عَمْرٍ اَطْعَمَ مَشْرِ دیگر از روایت میکند که او را گفته که
 فلان علم انساب بنگو دارد فرمود علم لا ینفع و جهل لا یضر مَشْرِ از
 سخن امیر المومنین اِنَّ اَعْظَمَ الذُّنُوبِ اَصْفَرُ عَيْنٍ صَارِيَه مَشْرِ از سخن
 حسن بصری که او را گفته اند فرط میکنی در رسانیدن خلق کشتن از من

اما ملک می بیند الامن خیر من ملک حتی الخوف من رشتن ترش عرق
 رمی احد ثمان بنو ال حرب : بعد از آمدن لیسوا : در مورد آن که بود
 در دو و نه جوین پس سودا : دیگر سپه کوی و بیایت خوب است
 از ورجم و سودا لیس ثمنی : و آنی و پانص صبح تیزی لی
 من : دیگر این لغت کوی : یا رب کینه فی طی ضحک : و رب نوک
 فی ثقی لثیت : و آردن چهار طبع در یک پت هم این نوع است و
 شامش من کویم در آخر قطعه : من سقیای فاعل کبر : و من کوا
 لی بیخ آمدی سحایها : و بار آردا حاصل آخر عت : انما الامانی بعد طول
 حبسها : الت نفسی منذ فارقت رخصا : نواب تویدی الیم علیها
 جعونی یذکی نهار حسرتی : و الی الخ جانمی مر یا ترایها من : در شعر
 بکر

سعد
 در شعر
 در شعر

در شعر
 در شعر
 در شعر

فر کوی : به یاد است عدل و ظلم جهان : میانشانک دنا صحران
 من : دیگر سودا سعد کوی : از ابا رنجش نبی : چون بادشته
 دشمن ملک تو حانی من : دیگر من کویم : ولی وفاق تو سازند لی
 عدد را خلاف تو سوزند : بکرای سرد و گرم خرج کشید : برین
 دنج در هر چشده دیگر دارم که ولی از که و مد کم و بیش : نفع ضرر خود
 بکانه و خویش بکر : و بن طرفه که دوست خود من سهو سال : کوی
 به و بیکم شب در درازن پیش : و شل این در پاسر کم کشته اند
 انات : با سر غنات در کار سخت افکند باشد و این صفت را در
 مالا یلزم خوانند و این چنان باشد که در پیشا عرا را بش سخن را چری
 تکلف کند که برو واجب و لازم باشد سخن لی آن چیز تمام در دست تو

چو صفتها رزده بگره زلف و تاش و دیگر شکر گوید هزاران چسبند و غیره

بر در زلف بربند و غرض ازین پنج رزده دگر و چسبند و غیره است

نه مردود جاذبه در پاتاق و اندام مثل دیگر عسکه گفته زدن

کون شیده و ابرغیده زمین کشته زدن و سینه استعاره یعنی استخوان

چو طراریت خوانند است و این صفت چنان باشد و لفظ را بر سر است

حقیقی می باشد بر این عسکران لفظ از آن معنی صفت گرفته و دیگر بر

بر سپیداریت گارند و این صفت در همه بهاءت بغایت پند

باشد چون استعاره بعد باشد مخفف از زلف و این معنی که مثل اثران

مجید و خفص لغت است لذل من ارحمه و دیگر و این معنی که شای

مثل دیگر نازدها الله بکس الحوج و الخوف با کافوا بصنوع مثل

از قول نمیرد لغت است نازدها من ارحمه و عربی العاص بن وبل

السهم را خطبه است در مدح عسکران انتخاب آن قصه است و استعاره است

بغایت خوب و صیغ باشد و ضمیر ازین است ان بن تحمید لغت است

امعانا و لغت است فلاذ کیدا و لغت است له مجبها و طعمه حشما و اطرت له جود

اماک لریحها و لغت است فی محفیب قصص منها و قصص منها قصصا

و مجاز است سر نهادن معنی قصصا و ما ایت قد ما و لا کذا لک ایها الذی

قالوا انهم شر از تر بر سر دران و سینه باید ما یثقت بر سر فلان

کمرانه و دامن عفو بر کمان او پوشاند مثل از شعر نازدها عسکه گفته است

و من العجاپان بیض سیوف فانه الما لنا بالاسود و هی دگوار

مثل دیگر بکراپوری گوید و مشیان صدق بصدورن عن الوئی

لغت است و این معنی که شای
و لفظ را بر سر است
و مجاز است سر نهادن معنی قصصا
و ما ایت قد ما و لا کذا لک ایها الذی
قالوا انهم شر از تر بر سر دران
و سینه باید ما یثقت بر سر فلان
کمرانه و دامن عفو بر کمان او پوشاند
مثل از شعر نازدها عسکه گفته است
و من العجاپان بیض سیوف فانه الما لنا بالاسود
و هی دگوار
مثل دیگر بکراپوری گوید
و مشیان صدق بصدورن عن الوئی

ترتیب دین تا حد ملک در سوره ۱۱۰ عبد المجید احمد عبد الصمد نهاده
 من گویم منت خدا بر که بایند ^{آن} آید بستر خلافت خدا بجان
 دیگر من گویم ۱۱۱ اگر کو کوس نو کو کوش بکنا رغنون ۱۱۲ جزع
 فام از کر حبشت کبند غیر ز کون ۱۱۳ برین گویم ۱۱۴ ارب نو کو در سر
 و عدد تو عادت سراب گرفته ۱۱۵ دیگر نعره ز کو ۱۱۶ ارا ز بلای زک
 کمر از بر بر ۱۱۷ پر درده ترا زدن فردوس بر ^{حسن} ^{الخص} این حسنست
 چنان باشد و غل نهی دیگر شعر را باین شب کرده
 بدح مدوح آید بوجی خوشتر و طریقی پسندیده تر و دران ملاک لفظ
 و قیاس معنی گاه دارد و شبیهی در این باب بد چنان بود است ^{مثل} ۱۱۸
 ستر از ستر سپر گوید ۱۱۹ نو و هم و لپین فبا کانه ۱۲۰ قنارین ۱۲۱ لپانی طلیحین
 ۱۲۲

۱۲۳ دیگر هم او گوید ۱۲۴ مرت پائین تر پائینت کنا ۱۲۵ من این جان
 و آن دین ^{آن} ۱۲۶ فاستصکک ثقات کالمیث ۱۲۷ بری لبث
 الشری و مؤمن عجل از اینها ۱۲۸ دیگر از شعر پسر شمس گفته است
 که کلستان پاد عزان زرد شد ۱۲۹ باید سرخ باشد در حسیان
 و پسر از خلصات عنصر نکوت در این پسر جان است در شب آفتاب
 و دیگر کلام گوید در نصف قلم بدح مدوح آید دین خلص کالی بنایت
 خوب است و عفا دین این است که بچس از عرب و عجم باین
 شلخی نموده است دین را کار کار کلام بدح است ۱۳۰ رخ بره سر بره
 نمون سار و مشک بار ۱۳۱ گوید که نوک خانه دستور شود رم
 دیگر من گویم ۱۳۲ کرش و بدین پسته در حد آید ۱۳۳ بان گفت خداوند کو هر آینه

خاسته در کوری و هرگز از محراب - از شعر پسر سر کوبه - از سر زبان
 جهان بر سر نک - پس است زنده نماند خجسته - دیگر من گشتم
 از خواجیه یا شود در تو ظلم - طلعت تو سوزانم - دیگر شعر کوبه
 رو سببی محبت زدن - شاد بپوش از در بر زن محبت **کندند**
بیش از این صفت چنان باشد و بر باغستان چرخ میزد
 که اندازد در سائب و می چرخد از جور و شومند و پنداره بخوابه گویند
 از مدح باز خورده - از ترنم در حرم سجایا السلام انتم جبال الخ
 از ترنم پسر فلان از شرح است جز آنکه خط بگوید - از ترنم
 تا ز ترنم زبانی گوید - و لا عیب فیهم غیر ان سبوا فمهم - بنقل
 من قرع الکتاب - دیگر شعر کوبه - نمی گشت اخلاص غیر آ - جواد فاضل
الافغانی

نقد و تحریف
 در این کتاب

من المالی بقا - دیگر بدیع الزمان سعدی کوبه وین بیت درین صفت
 بغایت بدیع است وین بیت تا بلخ در پیش عرشی شاعر بخواندم باد
 گرفت و یک هفته زیادت در آن بود که مثل آن کبوی عاقبت لایم بجز
 اعراف کرد و گفت هرگز پیش از بدیع این بیت چنین گفته و نخواهفت
 و بیت این است - یوالبدر لاله العجرا - سوی آینه اضر غم لک الوبل
 از شعر پسر سر کوبه - هرگز نتواند در سنان لیکن - به نظیر سر او در سنان
 و هند قرار - و فقر کوبه - برلف کج و لیکن بید و فانت رات
 بن در دست و لیکن بچشم کان چا - من کیم - ترا پشه عدل لکن بخود
 کند دست تو بر خزان ستم **است** این صفت بزرگ بعضی زلال
 علم چنان است که از خطبه معاصیه روشن باشد با از معاصیه بخاطر در درگاه

ارفران مجید است از معنای مجانبه و من چنین است حتی او گشتن
 انقلب و جری بهم بر چشمت و فرخ و با و از معنای مجانبه و من
 مثل ملک بودم این باک نعبه و ایان نشین و از معنای حکم من
 چنان است و الله الذی ارسل الیراح قتیلاً بها فقتلوا لی بمکیت
 و بعضی گفته اند ثلثات آن باشد و پیرایش عمر معنی تمام بود پس هم
 بر عقب بر وجه مثل ابوجه و یا بوجهی دیگر بدان محسوس ثلثات کرده ام
 کند بصیرح لفظ یا بجای است از قرآن مجید قل ما کنی و من یبطل ان الابل
 کان رهوقاً از من فضفا و قسم لظفر طهری و لظفر من صلات الطهر
 از شر پسر نیکی با کرد در جهان چیست از نیکی از تواری
 حریری گوید بدست اینجا می طلوع صفت نیست ایما البام از منی بوم

نفس

و از معنای مجانبه و من

تصل عارضاً یفرع یسایه علی البام در این بیت ثلثات است و دیگر
 ابونام گوید و آنجاست هم بر بعد ایما و از من فیا مع انجیدی علی ساکن کج
 و جری گوید و طریب ایما هم در لاراک فاشی لاوت فی حبیل لاراک
 از شر پسر نیکی گوید و از جگر بر ذوق ترشید و بصیر ذوق بنان
 و دیگر گوید کاشن را در دسترس است از قوساکی تو هم ستن
 ایما با در ایما هم کان کلن شده و من صسته شجید نیز خوانده و این
 بوده و پیرایش عدد شری با در لفظ العاظر کجا برده آن لفظ را و معنی بود
 بک معنی قریب و یک معنی غریب و چون سماع آن لفظ باشد و مالی
 حاضرش معنی قریب رود و در خود از آن لفظ معنی غریب باشد
 از شر آری جری در مقامات آورده است لم یزل علی فلی

وَفِي الْعَرَمِ نَابَا لَفَوَاحٍ - غرض از این قطعه لفاظیت و تم است

و مراد از عین ذاب و فوارج ذاین معانی معروف است که

بعضا تعلق دارد بلکه چیزی دیگر است دیگر در شعر هار مسعودی که

وَلَيْسَ كَانُ لَيْسَ صَدَقَ قَرَأَ - وَلَيْسَ لَهَا كَوْنُ رِقِّ مَرْجٍ

نظرت الیه و اطلاق کانه - علی الغصن غریبان من الجود و مرق

فقلت لعلی لبی و لیس لی - من لیم مجاهدین اصیر مفرغ

از من لب لیران فی الجوی طیار - فمسل مکن ان الغنم تطلق

غرض از این قطعه است آخرت چه هر که لفظ ذب لیران و غزل است

ما طر ششم هم کرک و تهر برود و حال آنکه مراد ازین دو چیز دیگر است

دیگر شاعر گوید - اِنِّی رَأِیتُ عَیْیَافَی مَحَلِّکُمْ - شِخَاؤَ بَارِئَةٍ فِی بَطْنِ عَصْفُورٍ

از شعر پسر - من ز کمر بر جستم - ادر بزرگ نمود و لعل است

هر که با رویین شنود چند از دست راست و چپ است و شاعر خود

ازین درخواست است و ازین لکنه - دیگر از سر و بلند پیش لایر است

در شاخ و آو کجاست هم برکت است - در این پست بهلو شاخ رک گفته

مردم پندارند هر یک در ش سینه او خود از هر یک آن خواسته است که

عدت و بار است و من وقتی بزم بودم باز تر شمر پسته بزم

من بودی هر چه کفیر من عرض کرد و در صلاح و فسادان برسد

از سر در باز در بطحا خبر براد کجاست و در با کجاست خوش آمد و این کجاست

ان که در طبخ جان چندان - ما را بر سر سرازده است

ما را به دبا من گفت و از من نام این صفت پرسید و در این کجاست

عرض لفظ پرست و چون بشوند پندارند و از آن لبان خراسته اند
 و مراد از کدوک است و نه از زرشال این لفظ بسیار است از طبع
 نه از راه علم **تثنيه** بسیار است مثله مانند کردن بشد و این چنان است و چه
 یا شعر چه در کمال بسیار است که در شعر در صفات و ادوات ان جزای
 که مانند نشد مثله خوانند و آنچه را که بر او مانند کرده اند مثله به گویند
 و در صفت نشد بگویند و پندیده تر آن بشد و اگر عکس کرده شود
 سخن درست بود و معنی است چون نشد لغو است و اگر شب از شب
 نشد بگویند هم بگویند و اگر در کمال حسن بین در وجه عکس نکردند و برابری
 موجود در شب و در میان و شب به نیز موجود است و در میان
 و شب به بگویند و پندیده نیست بلکه عجز در شعر کرده اند و گریه در چرخ

نشد که در کمال بسیار است و در میان و شب به بگویند و پندیده
 چنانکه است افروخته را در برابر یکدیگر و موج از این بشد نشد
 کند و هرگز که در برابر یکدیگر موج است در میان و موج از این دارد
 و در کار یافت معرفت ایشان نشد است از این معنوی و متعجب شد
 و در شب است از این جنس است و این بسیار را باید در باب نشد
 در کتب شریف است صفت است قسم است نشد مطلق نشد
 شرط نشد کنایت نشد توبیت نشد عکس نشد اضافی نشد
نشد مطلق این صفت چنان شد و در میان شعر چه در کمال
 مانند کند با داده نشد بدون شد و عکس نشد غیر آن
 و ادوات نشد در عریض کافیه مثل کماکی و شب به و در چرخ

نزدیک است و در پاری چنان است و نه و کولی و پنداری و آنچه بدین
 مثل از قرآن مجید و این کسر و اعلا کسر است بعبیه و دیگر
 مثل الذین کفروا اعلا کسر و اشتهت بالبرج فی یوم یحیی
 و بکروا لفرقتنا و ما نزل فی ذاکا لفرجون افسدیم و دیگر کلام
 اعجاز نحس و در صاحب شتاق علی بن عیسی در عجاظ قرآن کن باشد
 و در اینجا جمله شبهاست قرآن مجید را پادوده و بدو قاف صنف و خواص
 تشبیه کرده و در آخر که بجا آورده است این مختصر را تمام است و کلام
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله صحابی کانیچیم بهم قست یتیم ایتیم یتیم
 و دیگر کلمات کانیچیم سوا و دیگر از سخن مترسلان و کانیچیم
 یوم نزل و کانیچیم یوم نزل و دیگر از سخن مترسلان و کانیچیم
 یوم نزل و کانیچیم یوم نزل و دیگر از سخن مترسلان و کانیچیم

و این باب فراخ و بین است و در آن از هر چه در حد و نهایت است
 و از شعر تا زبهر کشته و کانیچیم عن لولو منضج و بر و اولیخ و دیگر
 صاحب این در حمله علیه در تشبیه است و بعضی از دوستان
 نزدیک او در ستاده بودند و این کانیچیم یوم نزل و کانیچیم
 کبر و الشراب و بر و شبای بل لایان و طیل لایان و عجمه است
 و یتیم لصب و صنف و لایان و رجع لصبان و دیگر ابو عثمان خلدی کثر
 و لیلک فی اللون لکون الفرق و کانیچیم صافی منرب و مشرق
 در این مورد که بجا آورده و دیگر ابو عثمان خلدی کثر
 رفعت الی الفسح کانیچیم کانیچیم و دیگر از سخن مترسلان و کانیچیم
 پادان مرید در ردین و کانیچیم و کانیچیم و کانیچیم

دگر عشق گوید - جهان چو چشم گمان نگر گزید - چو زخما شبنم ناطق گوید
 دگر ابوالخیر ج رود گوید - شاخ انار و کوزه دانه دگر گوید
 دگر من گویم - ریح و صام تو چو قلم به کمال - سینه مرثکا و گردن
نسیه مشرق این صفت چنان باشد که دهر یا شاعر چو ز باغ پسر زنده
 کند بشروط و گوید اگر چنین بودی از شر و آساید و کعبه مولانا ایستاده
الایه السبیل لو کان لعیب یعنی میانه و دم محاسنه دگر
 هو کالبدر فی یقاع قدر و کالبحر فی یقاع صدر و لو ان الصدور
 لا تتغیر ما و لای یقصر ضیاءه - از شر با سر فلان کس چون
 تربست اگر شیر عقل دارد و چون تربست اگر بر کو بر بارو - از شر با
 من گویم - غمناش منم و نوحه نوا - تو کم یکن للقیات اقول

دگر از شر با سر من گویم - با و دگر در امانت نسکم نشسته
 و این سخن بر حقان خط باشد - نونا چو دگر دگر اکل بود
 نونا چو سه و اگر سر در آید باشد - دگر عشق گوید - اگر موری سخن گوید
 دگر مردان - من آن مود سخن گویم من آن مود سخن گویم
 صفت چنان باشد دهر یا شاعر نشسته کنست کند لفظ مشبه
 با اودات نشسته - از شر با سر در صفت کعبه - عرضت علی
 یکتا العاده الحاد و الحیدر العذر - دگر از شر با سر در صفت نامه
 شایسته من ساطع کلامه و مقطر قلمه - روضات حرن بل حیات
 دگر هم درین مین کعبه - عین عین و دره عین - از شر با
 چنانکه حاکمان دوصافان عجب کم بند فلان در زنگا به بر سر زبیری

نشته و گزیده با در دست گرفته اند و بجهت جمع ظاهر میگردد و اند

بلو فرعون پد امر آرد غرض این قصه تشبیه است بزرگ شیردانه

بکر زمار تشبهه لاسب است بزرجه و غبار بخرن و تشبهه مع بیلوفر

دوغن باغوان لیکن از انجمله ادوات تشبیه چکنده است و از تشبیه بشبه

کنیت کرده است از شعرهای شیرازی بدست قمرالدوله خواجه

وَفَا عَمْرٍأَ أَوْ رَيْتَ غَوَاً ۖ دَكِيزَ ابْنِ الْفَرَجِ ۖ ابْنِ دَاوُدَ كَوَيْدَ ۖ فَلَمَّا وَقَدَ

فَقُلْتُ فَيَسِّرْ لِي الْيُسْبِيلَ لِقَابِ قُودٍ - مَا طَرَفْتُ

لَا تُؤْمِنُ زَجْرًا فَقَدْ وَرَدَ عَطِيتُ عَلَى السَّابِ الْبَرِّ

از شعر پارسی غرض را گوید: کلاه بر ما بپوش که در مشک آری بپوشد

کلاه مرخ رشید را در غایت پنهان ساختن که زره پوشد که چو کان زهر ز غلاف

۱۰۰

خوشین کوزو سازد که چو کان کنی . دیگر مغز را گوید . غناب شکر با تو

بر که بخشد ۱ شایه بخشد: بعباب دشمن و بکرا ابو العباس شیرازی

میرزا کریم خان شایسته لاله کدانه
 میرزا لاله کدانه شایسته زریز

نہایت خوبصورت و شریف خان بہادر صاحب اوصاف خوش رنگ

صفت ارضیات معشوق کپر دهر دورا بایک خیزنه کندم از ان قبل

باشد از سفر از من گویم. صنم بحبیر ما کلا حال لایق. معروضی انصافاً

وَأَمَّا كَلَامِي : ارشد به سطر فوقه : بمقطه آیه ازل من و زمان تو

بگو خیر از تن من در میان تو - دیگر من گویم - درست در دست

و تجارت و حبس در دیده من آنچه در اندر دمانت و داین صفت

نزدیک است فول فخی : کضم زل فی شردان یا زلزله : کثرت انباش

پاک شطه دانی - کفتم بن خوشتران سزیت ایدیت - کفتم بن
 سزیت یکو سزیت - و هم زردی این صفت است این دو بیت کفتم
 آینه چو ماه آینه - کرده چرخ آسم - در حسن چرخ سزیت - در صفت چرخ سزیت
تفسیر این صفت چنان شده و هر شاعر و پیرو را که بداند این را
 بان تندر دان را بدین - از شعر ما - کفتم ایم حسن شفا - و
 و سخن سخن شفا - فی کفر ضحی - کفر کفر - کفر کفر - کفر کفر
 از شعر ما کفر کفر - کفر کفر - کفر کفر - کفر کفر
 چون نیز ترده نام شد درین از جمله کفران چون کفر کفر
شعر از شعر ما کفر کفر - کفر کفر - کفر کفر - کفر کفر
 کفر کفر کفر کفر - کفر کفر کفر کفر - کفر کفر کفر کفر

دیکر شعر منصور در کوفه - اراح مثل ان فی کافه
 و الما منسل الراح فی القدران - و امام ابوالمعالی میاوری
 قطعه است در صفت خروس و به پنهان در در عجب است در این
 ای قطعه کفیت است - در او درین صفت کرده است و در او است
 اکنده و قطعه این است - و او شش است فی الرحمن **بسم**
 زمره زمره زمره زمره - زمره زمره زمره زمره - زمره زمره زمره زمره
 بفرمان بن شفا - شفا بن شفا - دیکر از شعر ما غرض سر کوفه
 زمره زمره زمره زمره - کفر کفر کفر کفر - کفر کفر کفر کفر
 دیکر من کوفه - پست زمین چو در کفر کفر - کفر کفر
 چو پست زمین کفر کفر - کفر کفر کفر کفر - کفر کفر کفر کفر

نامند با بجهت بر توالی یا کسب از قرآن مجید هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس الكريم يا وشيرا ونذيرا وادعيا الى الهدى وكره الى الاثم الملك القدوس الكريم يا وشيرا ونذيرا وادعيا الى الهدى وكره الى الاثم
 قطع كل خلاف مما زعمين من بينم وكره قول رسول عليه افضل الصلوة
 وكل الحيات لا اخرجكم باجركم الى وقتكم مني محاسن يوم القيمة حكم
 اطلاق الموطن انما فالذين يلقون ويؤمنون لا اخرجكم منكم الى و
 ائبدكم مني محاسن يوم القيمة انما فاما الذين لا يؤمنون
 انهم هم مني محاسن يوم القيمة انهم هم مني محاسن يوم القيمة
 يا ارحم الراحمين يا ارحم الراحمين يا ارحم الراحمين
 وكنوا روكناه دست دردم در است از شر با هر خان رات كذا
 عبد المطلب كويد در محضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واهل بيته

بقی النعم بوجه ثانی الیست غصته للارامل وکبریا عر کویده چش الوجوه
 کریمه احسانهم شمل انوف من لظرا لاول **شمل** شعر با عطر کویده
 شاکست خضر و کز شکر شکر ساید زردان شه کز زرد کز کز
 پسران سپه کز صفی صفت سپهر حسن ما ز خشم دمو رها
 و کبر مسعود کویده با زان با بر کویده زمین کوب در انجا کز
 و کبر هم او کویده جان کز سر عد و بند **صف** از کز در کز
الا عراض و این عمر را با این عشت شوی خوند و این جان به
 و شاعر در بیت معز افکنده بش از آنکه انفر تا م شود سخن و کبر در میان
 بگوید آن که تمام کردن آن معز باز رود و این شور به نوع است
 قبح خوشنویس خوشنویس **خوشنویس** آن شد و در درون لفظ زاید من نایاب

و بیت را با بکند - ارشع نذر - و او ز سر حلقه صداع الرأس و لعلها

لفظ را سبزه است چه صداع خود در دست - دیگر در پهلوی

از بیک باریست و بر تنم نشسته - در زینت و نهان و ستم

لفظ نهان در دست نیاید و تربت آب سرورده است چه نهان و ستم

هر چه بکفر است و این کفر خلعت شد **خبر** چنان شد و آوردن **ن**

لفظ را به یکسان شد **ن** سخن بخت باشد و مستقیم **ن** ارشع **ن**

و انت لجمه اشراف من حوی **ن** علی نعم انانی لجمه **ن** قصبه

درین بیت لفظ لجمه لجمه متوسط است - ارشع پسرین کویم

ز خبر در نواد **ن** بر سبین **ن** - ادم ندیم ندیم شد تم عد بر ع

لفظ امر در بار سبین **ن** متوسط است **ن** چنان شد و آوردن **ن**

بر را

و بیت را با پایده سخن با حسن در و ش پنهان و این امر و مان خوشن

خوانند - ارشع تا سر شعر گوید - ان الثمین و لعلها - قد احبت **ن**

لفظ لعلها خوش است و به از قصیده است - و دیگر کثیر گوید - لوان الثمین

و انت منتم - و اول تعلموا انک لعلها و انت منتم درین بیت خوش

ملح است بکبریا به جدی گوید - الا عت به عتقی - و قد کذبت **ن**

لفظ کذبت خوش ملح است - ارشع پسرین کویم - خیالت بخش و برده **ن**

ماتزل در او درج عدا کرشمه - لفظ برده با در خوش ملح است - هم من کویم

در حجت این زمانه **ن** پسر **ن** - و در تو چنانم و بدید **ن**

لفظ در او در خوش ملح است **ن** این صفت چنان شد و شری

گویند و او را بدوزن **ن** پسر **ن** از **ن** ارشع **ن** کشته

أَنَا أَلْبَانِيَّةٌ وَأَوْدَةٌ ۚ وَتَوَلَّيْتُ قَدَا أَسْرَةً ۚ أَلْفَظُ عَذَارًا مَفْعُ
 خوانده معصوم و در هر دو مصراع پس از بحر سپیده قطع می شود چنان باشد
 تا علان فاعل فاعل فاعل اگر لفظ فاعل را بزرگ خواند محدود باشد و بیت از
 بحر در پشته قطع می شود چنان باشد فاعل فاعل فاعل ۚ از بحر
 ارب کثیر در سیمین ۚ ارب و تحت غنچه پادشاه
 درین بیت اگر بین سبکین و بین سیمین و آبی تو و بین غنچه و محقق
 خواند بیت از بحر سرع باشد قطع می شود چنان باشد مفعول مفعول فاعل
 و آیه مشهور در محضر سرع است و در او در پشته شرح کرده است بهش
 کز لفظ ارب و جمله آیت ان محضر متون است در درجه بی آورده
 و سی داند وزن توان خواندن تا این موضع را قیاس در آورده

تمام است **دو اهل** این صنف چنان باشد و شعر در پشته است
 شد از شعر بهر ابوالعوار سر گفته ۚ تَوَلَّيْتُ عَلِيًّا الْمَيَّاقُونَ
 وَ مَنْ طَلَبَ الْحَيَّ كَمْ لَعَبًا الْمَهْرُ ۚ وَ كَرَمْتَنِي كَوَيْدٌ وَ جِدَاءُ
 مِنْ الْخَلَّانِ فِي كُلِّ مَلْدَةٍ ۚ اِذَا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْعَلَاءُ ۚ وَ كَرَمْتُ
 كَوَيْدٌ ۚ وَ تَبَكَّى عَيْنِي الْبَطَارِقُ فِي الدَّبَا ۚ وَ مَنْ لَدَيْهَا مُقَابَلٌ
 بِأَفْضَلِ الْأَيَّامِ مَا بِهَا ۚ مَصَابِيْتُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ قَوَادٍ
 وَ كَرَمْتُ كَوَيْدٌ ۚ تَحَرَّرْتُ مِنْ طَرَفِ الْخَطَا ۚ وَ كَلَّ فِي لَوْرِي مَنْ لَا بَحْرَ
 التَّحَرُّ ۚ أَرَى مِنْهُ جَمْرًا ضَرَبَانِي فَوَاحِي ۚ وَ كَلَّ حُبِّي فِي جَمْرٍ
 جَمْرٌ ۚ لَقَدْ عَيْسَ فِي الْأَجْوَانِ كَلْمٌ ۚ وَ مَنْ يَأْلَفُ الْأَجْوَانِ خَالَهُ الشَّرَّ
 عَشَقْتُ وَ عَلِيٍّ ضَاعَ فِي أَمْسٍ سَرَّ ۚ وَ فِي آيَةِ قَلْبٍ يَحْمِلُ الْعَيْنَ دَلَّ

از شهر پارس اهل عیال از شهر کوشه : نه بر درگاه دم از آن رستم بنم

آوردند کار خود در آمدن : دیگر مسعود کوی : در داورستان

در هر چرخ در داور : پادشاهت سلاح بر دزدکاران : چون

نمود مرا محترقه : پاک کردن اعتراف زیوریت کردن : دیگر من کیم

عالم از بهر تو سپای خداوند : عادات بحر غوص از پادشاه کوشه

دو تالین این صفت چنان باشد در غریت دو متر آرد یک

الاکل شی جمل الیه طبل : و کل نعم لا محاله زایل : دیگر

ابو الهوارس کوی : و من لم یوق الله فهو ضائع : و من لم یزله فهو

دیگر متبرک کوی : اعتراف کان فی الدنایا : و غیرین از آن

دیگر بورت : و کل امر یؤتی بحسب حیب : و کل کان نیت لمرطب

از پارس کوشه : چنانکه سید توان کرد : چنانکه شیر خندان

دیگر ابوالعش کوی : نه که سیر از دجرب بید : نه که دارد باز نه

من کیم : نو نو چیده رود از دجربان : کوی هر قیمت آرد از

دو تالین این صفت چنان باشد در غرل قصیده کوی

و قافیه باشد به طور یکدیگر از شهر مسعود کوی : یا لیله طلیعت علیا

قاریه له جنة قدر کسفت فی له جا علیا و یا خدایه الاعنه فیت غیا

فکات جبل نهاریه الیه : درین قطعه قاریه خدایه

و نهاریه یک کافیه است دو جنبه و جنبه قافیه و قافیه است

از شهر پارس کیم : از دجربان کوشه : دجربان کوشه : از دجربان

صعربان کوی : هر که نبوده مشهور صعربان : با دجربان کوشه

اذا رجا ربك او تود ان تخرج من الدنيا فليكن لك ما تشاء من الدنيا

ما موكب سياست و كوشش با مركب علم و خرد عارفانه در پراخت

قصیدہ: شہزادہ دربارہ افسانہ لکھا ہوا ہے۔ اے مومن صبح اچھا ہے اور رات بھی اچھا ہے۔

ماہر نجس ^ف ہر کسی خوش ازاد ہر جاہل ہر جاہل

دانشمند خان بهادر و پسرش سردار بهادر نظام خان را که در کوه پندش

ایمان بالکتاب و به خشن رانان سازد و در قرآن مجید این آیه

قَالَ غَرَنَ هَذَا رَأَى دَايَكُم لَعَلِّي كَمَا أَوْفَى صَلَاتِ مُسِينِ رَزْمَرَهِي

لا ادرى ام بدراهم خسته ام بدراهم غلبه و بگر راجه ام غلبه = از برادر بزرگوار

گویند ملازم سلطان کس آدرست نباشته در شعرها قیاس بر ظاهر گویند

تَلْبَسُ طَبِيبًا لِقَاعِ عَرْنَتَا ۖ لَبَّاسِي مَنَنْ أَلْمِلَا مِنْ أَسْمِي ۖ

دکتر ظہیر بن ابی سکرکشتہ: دَا اَدْبِر دَرْکُوفَ خَالِ اللّٰہِ: اَنُوْمَ اَلْ حُصْنِ اَمْنِ

دیگر عرض بر جن کو: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ الْاِخْرَاقَ الْخَرِیْقَ ۝ دیگر عرض بر جن کو:

اربعاً ام ما الغاية آخره بقدره و هو في كتابه محمد دكره

ایضا از زمانه بیداد ام الکونش شیخ میر عبد الله در سواد

عصر کفره در زمر امرد است جهان بخود
یار خواجه جهان است جهان

دیکر مرآت راز بر تیرہ مجموعہ طبع شد ۲۰ ۲۱ عالم پر از نور نقین است ۲۲

زین است ان دهنم با سپهرت : سپهرت ان دهنم با زینت

سوال و جواب صفت چنان باشد در یک میت یا دو میت رسول

و جواب آرد و گوید: در شهر مومن بن علی خیز ز کشته است

لَقَدْ قَاتَ بِهَاجَرٍ مَعَاذَ اللَّهِ صَدِيقٌ وَنَهَيْتُ رَقَالَتِ قِلَّةٌ

دیگر ضمیر بحرف صمد الهم و گفته . قَاتِلْتُ بَكْرًا لَيْسَ بِهَا قَاتِلٌ
 قَاتِلْتُ بِهَا قَاتِلٌ بَشَرٌ عَنِي . و در آخر گفته ضمیر بانیات
 قَاتِلْتُ بَعِي قَاتِلْتُ لَدَا قَاتِلٌ . و در آخر گفته بانیات
 و در بیان این صفت را مستعمل دارند و ترتیب آنرا در قصد این
 نمایان است . و در آخر گفته بانیات . کثرت مراد به است
 کثرت در هر یک از این در میان . کثرت فرغ در هر یک از این
 کثرت فرغ در هر یک از این . کثرت هر یک از این
 کثرت در هر یک از این . و در بیان این ترتیب است
 نمایان کثرت سوال است در مصرع اول و لفظ کثرت در مصرع
 دوم و باشد سوال جواب لفظ کثرت باشد بلکه لفظ دیگر باشد

این سخن گفته . یا هم الهم و گفته ان بکثرت . و در آخر گفته
 الهم چنان است . جواب و او را در آخر گفته ان بکثرت . و در آخر گفته
 مکرر تخمینه **لَوْ شِئْ** یا هر شیء و در آخر گفته مکرر تخمینه
 زبان باشد در صغیر بجا هر تخمینه چنان باشد و در آخر گفته
 یا در بیان هر یک از این کلمات آورده چون آن حرف یا در بیان
 جمع کرده شود مثلاً یا نام و لقب کسر کردن و در این صغیر فرغ و شب
 یا در بیان و در آخر گفته یا در بیان و در آخر گفته
 یا در بیان کثرت در آخر گفته . یا در بیان کثرت
 یا هم الهم و گفته یا هم الهم و گفته یا هم الهم
 و در آخر گفته یا هم الهم و گفته یا هم الهم

بعینه و بعضی تصحیف و تحت از بالا بریزند پس از زیر بالا شوند
 این صراع پس برودن آن **در در کن مرد مرید** در تیر پس بر کن گشتیم
 و این بیت موشی بحرف نه کلمات **معتوقه دلم نیرانده بخت**
 جرات **که کم نگرید** **سکین ال من زار محنت شد**
 دست غم دست **بخت نگرید** **اگر ازین و پست حرفه سر زده**
 جمع کنند نام **خبر بد** و این موشی اگر بر بخت در کرده شود مشهورند
 و اگر بر بخت در کرده شود در خواست و بختن بهر بخت کرده شود
 و این نام **خود** **پس مربع** چهار باشد در این صفت
 چنان باشد چهار بیت کشته شود **چهار صراع** چنانکه هم در از آن
 بتوان خواند و هم ازینها **از شعر** **در یک** **خود** **سبب** **غزل**

بجانب نگارند در در **سبب** **کف** **رطب** **نگار** **و فان**
 بدل **چنان** **غزل** **کف** **خواب** **عجیب** **در در** **بدل** **و دلی**
 مر مر **ایم** **رطب** **عجیب** **نخب** **و فان** **چنان** **مر مر** **بهر**
 از حرف **آن دلبر** **من ایم** **چهارم** **آن دلبر** **کر عشق**
با دردم **و سپارم** **من ایم** **با دردم** **چون** **اولی ایم** **چهارم**
 اولی ایم **و غمخوارم** **این صفت** چنان باشد **شعر**
 چهارم **قسم** **منا** **در سازده** **آخر** **قسم** **منا** **در سازده** **آخر**
 چهارم **قسم** **منا** **در سازده** **آخر** **قسم** **منا** **در سازده** **آخر**
 خل **دکار** **الرابع** **و المعتمد** **للمرشد** **و المعتمد** **للمرشد** **و المعتمد** **للمرشد**
 و آن **بند** **نام** **سلف** **سودت** **فی** **الضحا** **و لم** **زل** **سکفا** **علی** **الفرج** **الشیخ**

بجای باب ثین غرض پسندگان آن بوده تا از کتب مضطرب و کتب

طرح محبت و ارباب رنگ در این چارگانه است و صد این خط

پایه زکات آن نیست و هر قدر که ممکن تعجب نموده اند و در وقت ادب

حرف و کلام در این خط را در هر دو خط و در وقت خط اول

جمله حرف معطیات را در این خط به حرف کرده است و در خط دوم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله رب العالمین الحمد لله رب العالمین

آخر خط به خط است و در هر خط و در وقت خط اول

در وقت خط اول هر که در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

نموده است و در هر خط و در وقت خط اول

در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

عبدالله رب العالمین الحمد لله رب العالمین الحمد لله رب العالمین

در هر خط و در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

نموده است و در هر خط و در وقت خط اول

در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

نموده است و در هر خط و در وقت خط اول

در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

نموده است و در هر خط و در وقت خط اول

در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

نموده است و در هر خط و در وقت خط اول

در وقت خط اول هر که در وقت خط اول

کلمات آرد و بحرف از آن سقوط باشد و بحرف عطر از سر برآورد
 اطلاق سید اکمل و لغوی تکریم و در بعضی خسته و بیهوش
 و این نامه از حسنیر است و هر چه هست و دیگر است سید اعلی
 و ضعیف و طرف اطلاق از سر برآورد در زبان عامه جان من کجا زهر
 از سر برآورد سید اعلی و بیهوش و بیهوش و بیهوش و بیهوش
 سلف اعززه نام تخلص نکات از سر برآورد و غیره
 ان صنف به بعضی ازین با هر حرف و است یک چه است سید اعلی
 و بعضی در این است و در بعضی در این است و در این است
 بکلمه جدید و در بعضی در بعضی و بعضی از سر برآورد
 اکرم است که عیس بود که عیس و اللوم عیس که عیس بود که عیس و این

از سر برآورد از سر برآورد و بعضی در بعضی
 از سر برآورد از سر برآورد از سر برآورد از سر برآورد
 و از سر برآورد از سر برآورد از سر برآورد از سر برآورد
 بچین دردم پذیرد و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 دیگر است و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 بعضی در بعضی و بعضی در بعضی و بعضی در بعضی
 استعمال ناید چون الفاظ را صورت نگاه دارد و اما نقطه و حرکات
 بگرداند و این مجامع و این مصحف و کلامی که بعضی
 و یکی متعلم من جان بود که حروف در رسم بسته باشد
 و بجهت فکر و قاطع و فصل باید آورد و بعضی در بعضی

در نام برن . خدا القرب تم قلب جمیع صرافه . فداک اسم من اقصی من اقصی
 دیگر سر پشته در نام کعبتین ثانی اقبال بیدون عتوه . علی کنان لکبره
 یقیمت و خمس و اربع . عصب ثلاث و شین و وحده
 دیگر شربت . انا المرسلوب سیرکین لغیر . فاقم قلبه فارا
 لم یخط خشمه و قل اللهم اغفر ذنبه **شمال** از سر پسر در نام برن
 دیدم دو صفت زو یا برادرب . کردم در او کجا . ذم در عجب
 کفتم نه مرا رکعت کریم را . بکار در کونه در نام طلب
 ابو عیسی شتر کوب در نام **ایضا** یزدگان و یقین شتر . بکار در
 بو فار کتیر . نام بتن کشتن سر عتر . آن بت بخود پشترن
 نیست کثیر **لغز** این صفت چنان باشد و معالای که این باطن برین

کوبیده و این را پاسبان پستان کوبید **شمال** از سر پسر بر کوبه
 و کج خیم خبر خفته . و یسعه و نکاح پیل . سنی شمس
 فی الحال نه . در آن ال بصل لم غیه محمدیل . یزیه با عتد اقصی
 و مرا و با فی لبعول یل . مورث در را . و شیشی دافدا لکبره
 و آن مورثی و صافا انا الشریحیت با . زکاء لکبره لکبره من الاله
 مغزرات در قلم . چه پیکر است بر سر پشته . بکل ترو به دکت کشته
 کجا کبره در کالبد خفته جان . کجا بیالده در آن با برتر . زنا در است نظر
 دهنن برش . مشکلات ضایع و خبر صبر . هر آنچه طبع نبشته
 اکنه باقی . هر آنچه فهم فرار از کون غیر . و کبریت کشته در سر
 چست آن شکر آن کورده . شهاب مذکور کشته قره . نعمت و محنت است درش

امین علیه السلام گوید در وفی که زبور دستری خود را بر کرده بود و الله
 ما البسنا آیه الالف حتما و لقصصها صاحب نویسد فتح طبایع سیعود
 الیک قصر من عرتوب قطاة بعد ما کان اطول من طلس فاة نصرین جن
 المرصیانی گوید و وصل کنایت فکان خف علی من جنب البعوض
 و ادل شیئی علی و در مرفوض و عهد معوض **مثل** از غبار در زبان مردمان
 که چون در کوشش کسی مبالغه نمایند فلان بسچک است و چیزی کم
 و گویند ایست و در بیع ازین نام بر تو **مثل** از نظم ناری امر العیس گوید
 و این اعراق است خوبست من القاصرات الطرف لودب محول من لذر
 فوق الارض منصف الاثر و ابو عثمان عسرون جاحط گوید هر که اعراق
 کند در این معنی بعد عیال امر العیس اند **تر** همو گوید در این معنی و او را

تو هم بر ما ناظره زک التوحسم و جبا مکلوا **منشی** گوید کفی بحسب نحوای
 رسل و لا محضبتی اباک لم ترنی عباس خا ط گوید لای صبی عطف فیه
 فمخون علامه فعلی جانباً لوجسد العیت الکرامه ثم لا ذک من ضیف
 الی یوم القیمه و علی الاخره سطر سئل الله سلامه من کوبیم من رای مثل
 جشی تشبه لبد را ذید و دخل الیوم ثم قتل ارد فمنا عدا **مثال** از نظم
 منجیات گوید با کانی که دو صف کرد و را بر میگردد فراخ باز نه کام از دوی قتل
 بجایگی بر باید چنانکه باز آرد و ز روی مرد مبارز بنوک پشان خال
عصر زهر آنکه بسی گریه امری سی بسی بخند و بر ابر لاله در کلزاره
 همو گوید هر طلقه را باید بنین تو نیزه حال این رخ رنگی بر بالی سبب ناره
مثل غضا بری گوید صواب کرد که سپه انگر و هر دو جهان با ناله نرد

دادارنی شپه و مثال : و گزیده و بخشیدیش جا عطا : امید بنده
 نماندی بایزد مثال : دیگر علی سید راست : از رخ سر و رلف غریب
 آزرده شود : هسی کل خود در بیت : رانخت نای عاشقان در کویت
 رسم که نشان باندازد رویت **جمع و تفریق و تقسیم** این فصل شش فتن
 اول مع شهادت و تفریق هشت قسم شهادت چهارم حسن با تفریق **جمع**
 جمع با تقسیم ششم حسن با تفریق و تقسیم **جمع مفرد** این صنعت چنان باشد
 که شاعر دو چیز بازاده در یک صفت جمع کند و این صفت را جامع خوانند
 و این صفت جامع روا بود که مظهر بود و روا بود که مضمون بود از شعر تاریخی
 شاعر گوید : فاحوالی و صد فکرت و اللیبالی : **طلام فی طلام فی طلام**
 درین بیت شاعر احوال خویش و رلف مصوق و شب **جمع** کرده است

در صفت طلام و طلام جامع است و مظهر **مثل** از شعر بایستی قمری گوید
 آسمان بر تو عاشقت چو من : لا جرم بسچو من نیست قرار : درین بیت
 شاعر آسمان و خود را در صفت مقلاری جمع کرده است و مقلاری جامع و **مظهر**
 هم گوید : ماه کای چو روی یار من است : که چو من کوثر نیست و زار و تراز
 در مصراع اول این بیت جمع کرده است میان ماه و روی مصوق در صفت
 یکنوایی جامعست و مضمون : بیکه ذکر آن صریحاً در بیت نیست و در مصراع
 دوم جمع کرده است میان ماه و خویش در کوثر نشی و زار و تزاری و این **صفا**
 جامعند و مظهر **تفریق مفرد** این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت
 دو چیز جدا فی الکنه لی الکه جمع کرده باشد **مثل** از شعر تازی من گویم
 ما نوال النعام وقت یس : کنوال لا میر وقت : نوال لا میر به پیش

تفکیک کرد. در تفاوت و هر چه از آن جمله است **مثلاً** از شعر باری غصه
 و جزا هر کاشن بسی دو چیزه : علوم را در جاست و نجوم را احکام
 درین بیت حرکات ممد و مرام جمع کرده است میان حرکت دادن و چیز
 مطلق پس قمت کرده حرکت دادن آنها **جمع و تفریق** قسمت این بر سه حال
 منکلت و من یسج نظم ندیده ام که این بر سه حال جامع بود که یکی از شعر
 دو بیت پیاری گفته است اینست : آنکه ترا بد کرد و بدست را نیز بندگی کرده
 ندیده که بخیان : بند تو را آهین است و بند من را زخم بند تو بر پا و بند بندت بر
 در این دو بیت تحت جمع کرده است میان معشوق و معشوقین بند کرده است
 تفریق کرده است : پیدائی و بخیانی باز در بیت دوم تقسیم کرده است
 که هر بندگی است و چگونه است **تفسیر** **بجای** بیان تفسیر علی بن صنعت چنان
 باشد که شاعر لفظی بگوید بجهنم که بغیر حاجت باشد پس بوقت تفسیر کردن
 همان لفظ باز آورد و تفسیر کند **مثلاً** از شعر تازی من گویم : بجای و بروی سجد

و صارت : بجای کی العفاه و بروی کل من جسد : بجای و بروی که در مصرع
 اول است هر دو معنی است در مصرع دوم آن هر دو اها ده کرده آمد
 و تفسیر کرده شد و این صفت را تفسیر الطاهر نیز خوانند دیگر قاضی کو
 بعضی و یسج لفظی المال بایره : و یسج البجار من ذل و ارباق **مثال** از شعر
 باری غصه گوید : بایند و یا کشاید یا ستاندا ده : تا جهان بر پای باشد
 شاه را این بادکار : آنچه بستاند ولایت آنچه بدو خراسته : آنچه بند
 دست دشمن آنچه بکجا یحصا **بجای** **تفسیر** این صفت چنان باشد که لفظ
 مبهم را که بغیر محتاج باشد بوقت تفسیر کردن باز آورده شود پوشیده
 که انشته **آیه** **مثال** محمد : این شبده گوید : همه خام کین و سپر خاش مرده
 دل جنگجوی بسیج نبرد : بسی نوحند و می شنید : همی صند و می شنید
 غصه گوید : چنان که نسبت بخاری چون در کرد : چون صبور و چون زار و در
 ترا و من روی و خواج را کنی بخیان : بحسن و صبر و سعادت ندیده چنان

التمیز این صفت چنان باشد که در برابر شاعر در شریا در نظم عقلی
 آورده که از آن محرف اعراب بحر دانی از مدح بگو شود **مثال** از شریانی
 الله معذب الکفار و فخر خیم البهاره درین نشسته حرکت ذال معذب و را
 محرق را اگر بحیر بخوانی عین اسلام است و عاقل اگر بکش کوفی محض
 کفر کرد **مثال** از شریا پرسی فلان پیوسته در کار را راست اگر در
 کار را بسکون کوفی صفت شجاعت است و مدح بود اگر بحیر کوفی ذم
 شود **مثال** از شعر نازی من گویم رسول الله کذب لا عادی و فوئی
 ثم وکیل للمکذنب اگر کذب بحیر ذال کوفی مدح رسول الله است
 و اگر عاقل بکش بخوانی العیا بالله ذم شود **مثال** از شریا پرسی
 شاعر گوید سخن بر سر برانگیزد بهر سر برانگیزد تاج و را
 اگر درین مصراع حبیم تا جدا را بسکون کوفی مدح سخن است و اگر
 بحیر کوفی ذم کرد **المراد** ذمست میان ردیف و ردیف و ذمست

دای بابائی باشد که پیش از حروف روی چون آ و یار و چون نور
 و نور و با اسیر و غیره و این بن علوم بعلم قافیه تعلق دارد و به
 کلمه باشد یا پیش از بعد از حرف روی آید در شعر پارسی و این شعر را
 اهل صفت مردف گویند و از زبان را ردیف نباشد که گویی از فغان
 بتکلیف بگوید و فخر خوارزم محمد بن عسکر فخر بر اقطعه دیدم نازی که خدا
 خوارزم شاه آتش را ما را الله بر خانه مدح گفته بود و لقب معروف در
 ردیف کرده بر منوال عجم این است الله افضل خصله علاء الله و الحمد
 الله علاء الله **مثال** از شعر پارسی من گویم نظام حال زمانه قوام کا جهان
 نام گشت باقیال شهر با جهان نیز من گویم را بهار عیش مهنا کنند
 اسباب صد نشاط مهنا کنند می و پیش از اشعار عجم مردفت و فوئی
 طبع شاعر و بسطت او در سخن پیوستن و ردیف خوب ظاهر کرد و
 ردیف را بعضی اهل صنعت حاجب خوانند و شعر مردف را

محبوب و بعضی گفته اند که حاجب آن کلمه است که آن را پیش از قافیه
در هر بیت پیاورند چنانکه ردیف پس از قافیه معرّفی گوید : ای شاه بن
برائمان داری رحمت : ست است عدو مانو جان داری رحمت : جمله
سبک آری و کران داری رحمت : پری تو بدانش و جوان داری رحمت :
لفظ داری ازین دو بیت حاجب است که در مخرج بار آمده است و لفظ
رحمت و رحمت قافیه اند و این دو بیت مجعوبت بقول این جماعت
الاسته را که بیان استه را که بن صفت چنان باشد که شاعر عربی را
آقا زنده با فاعلی که مردم پیدا کنند بخواست پس استه که کند و بد
مثال از شعر نازی : لافل شیری و لکن گشای غنچه : غره الداعی و بوم المهرمان :
از شعر پرسی : از میر تقی میر که بماند بجهان : میر خواهم که بماند بجهان در اثر
مثال از بربرم و بربرم انجوا بوری : در خانه نژاد و رفد رح میث تو می :
پروین کشم و بان کنم اندر پیله : از بای تو موزه از با کوش تو چو

و نزدیک من آن است که اگر شاعر بطریق نبرد و این اسلوب بخارند بهتر
زیرا که استه را که کند و بدج باز آید عیش و سر اقبال خوش کرده است
و لذت سخن ببرد **پان** **علامه** بن صفت چنان باشد که شاعر ایات
خوبن حکمت و موعظت و شکایت روزگار کند **مثال** از شعر نازی منشی
والظلم من شتم المتوسل فان تجد : و اعف عطف لا تطلم : و من البیت
عدا لا برعوی : عن جلد و خطاب من لا نفهم : همو کوبه : لولا المشقة ساکن
انجو و فقر و لاف ام قال : انا لفي نين ترك القيس : من انكر الناسل من
و اجمال منی را در این باب بدو بیت بوده است **مثال** ادب ترک گوید :
اوانا رمت طبیب العیش فانظر : الی من بات اسو منک صلا : و اخضر رتبة
و اذل قبرا : و انک عیثه و اقل **الأمثل** ابو سبب سلی گفته است
من اناس من بقى المریه علی القفا : و سحر م بادون البنتی فاضل مثل : طاعت
و او بعرو ریاده : و وضو فیسم الله فی الف الوصل : ابو العباس غفری گو

بر خرد خویش پرستم توان کرد خویشتن و خویش را در هم توان کرد دانش و اندک
 این و مرآت این را خادم در هم توان کرد قانع بنشین و هر چه داری بپسند
 کار دمی و بندگی بهم توان کرد کار کوی : رئیس سپیدی کلان روزگار با من کرد
 سباده عارض من رنگ روزگار گرفت : سوار بود جوانی شد با کبر و برکت
 ز کرد و موکب او عارضه ببار گرفت : سوار بود : ببارکند این بخت و زندگانی بپند
 که تا بپسند زندان بود مرا خانه : چو شایه شد بکرم شایع ازین شایه
 که موی دیدم شای سپید ریشانه : بگویند : توان شای که اندر شرق و غرب
 جهود و کبیر و ترسا و مسلمان : نمی گویند با تسبیح و تسلیل : آئی
 عاقبت محمودان **الابادع** این صفت جهان باشد را ارباب عفت
 شرح کرده اند که معانی بدیع باشد با الفاظ خوب بظم کرد و از تحریف
 گاه داشته و من نیست که بگویم که این از جمله صنعتهاست بلکه سخن غلط و غلط
 در شعر و نظم چنین میساید و هر چه بدین سخن عوام و سخن را نشاید اما مثالی

چند از آنچه در کتب خود پیاوردند باوردم **مثال** از شعر نازی نیست گوید
 در جمع میان مح کا فور و مدح سیف الله : فراق و من فراق غیرت
 و ام و من نیست غیر میتم : دیگر نم نیست گوید : ستر تل بیت بجای الانوار
 و ارا و بخت مرادک الاقدار : و ارا و بخت قشنگ سلام : بخت بخت
 و دیده مدارد : از شعر باری رود که گوید : می بکشتی ناز دمی ناز شجاع
 هسی بدای ناز دمی نازد می نازد قیصر : بنده دستم که بر و رفتن
 از همسرن بار دلم بود و بس **التعجب** این صفت چنان باشد
 که شاعر در پیست از چرخ می شکفت باید **مسل** ادب ترک گفته است
 ای اشعاع یضی بلا لطف : و باید را یلوح بلا محاق : فانت البدر
 ما معك اشعاع : و انت الشمع ما معك احراق : شعر باری عضری گوید
 نیستی دیوانه بر آتش چرا غلطی : نیستی پروانه که در شمع چون جولان
 : من چرا دارم نمونی آب در دیده هسی : که تو داری چاه و ایم در زخم آبی

حسن التعلیل این مصنف چنان است که شاعر در شعر دو وصف پیاورد یکی
 بعلت دیگری و عرض او خود با نکردن دو وصف بود اما بر این اسلوب یا کند
 نصف را با لفظ زیباره بدینچه کند بود **مثال** از شعر نازنی فخر خوارزمی گوید
 فان عاذر العذر ان فی صحن حبیبی فلاحه ومنه لم یزل والیاس همه
 بر خواره خوش انباش کرده است شعر با بدینعلت که مدح او بر بارنده بود
 و او بر بارنده علت وجود شعر بود غرضی نه بر آنکه کسی گریه بر پی می
 هستی بخندد برابر لاله بر کلزار در دین بخت کریمین برای پی علت خندیدن
 لاله و کل ساحه و این شعر مستعمل باشد در نازنی و پارسی بسیار بود
المقطعات و این بردن ران جمله است که یاد کرده اند مع و مع و مع و مع
 آخرین را خواست هجو و بجا تفرین را شب معشوق و حال
 خوشین را در عشق او و این را شب و غزل نیز خوانند اما مشهور و مستعمل میان
 آنست که صف بر چهری که گشته در شعر و بر حال که شرح دهند الامح مدح آنرا

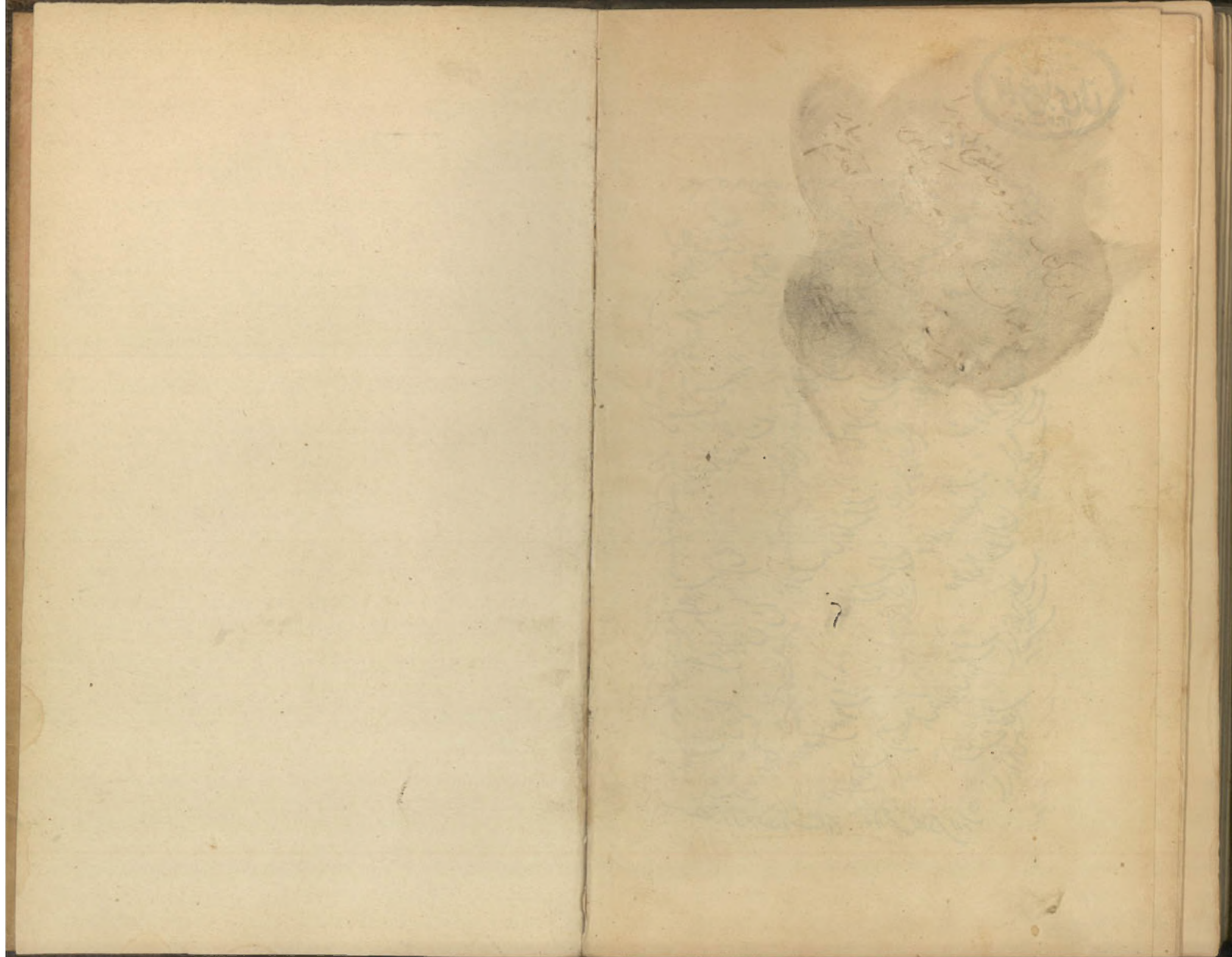
نشیب خوانند **دو الف** یعنی را گویند و در هر مصرع او قافیه نماند است نه
 باشد چنانکه آیات مطالع تصاید **نقص** و چیست را گویند مصرع سیم او
 قافیه نباشد چنانکه راجحیات **ترجیع** یا رسی گردانیدن شعر باشد
 اما شعر را خواسته که خانه خانه کنند و هر خانه مخالف خانه دیگر باشد
 و هر خانه که تمام شود یک بیت بچانه یا در نه انگاه و بچانه دیگر شوند و این بیت
 بچانه را بیت ترجیع خوانند و این بیت بچانه بر سه نوعست یا یک بیت
 بعینه که در آخر هر خانه یا در نه یا بچانه ای محلف بود که هر یک را قافیه دیگر
 باشد یا پنهانی بود و همه بچانه فیه بعد و آیات خانه ترجیع چنانکه اگر آیت
 بچانه را جمع کنند خانه کرد **عکس** یا رسی عکس یا گویند کردن باشد
 و شعر عکس شعر را خوانند که مثال آوردم که می دارم دارم که می
 بپری چاکت چاکت بپری بنوا حس که بر کز تو دگری چون آن
 دگری بخلا کردم کردم بخلا سفری بی اولی و سفری بی

بهری کردم وقتی بهی : بهی کردم وقتی بهی **المعبر** پاری کر
 باشد و شعر است را گویند که از هر طرف آواز گنی توان خواند و این را
 گویند **ممثل** در حاشیه **المکر** شعر را گویند که در یک بیت لفظی
 و در بیت دیگر بر اثر او همان لفظ را ذکر میکنند از شعر پارسی عجمی کوی
 باران قطره قطره بارم ابرو دار : هر روز خیره خیره ازین چشم ببار
 زان قطره قطره باران خجل شود : زن خیره خیره دل من زهر بار
 و بعضی گفته اند که مکر آن است که لفظ فایه را دوبار گویند **ممثل**
 زنی مخالف ملک تو خطا خطا : ری موافقت صدر تو صواب صواب
المستأخر متاخر در نزد نظم الفاظ را گویند که بکشتن مشکل باشد و در
 یکدیگر را بان امتحان کنند که دوبار با سه بار توان گفتن هر کس سه بار گوید
 بیکدم زبانش در پی او برزد **مثال** خواجہ نوح تجارت کنی **المستأخر** ضد قضا
الاربع شعر یا خطبه یا مسمی اندیشه اش کردن است و این را بهر سبب خوانند

در این مقام
 است و این

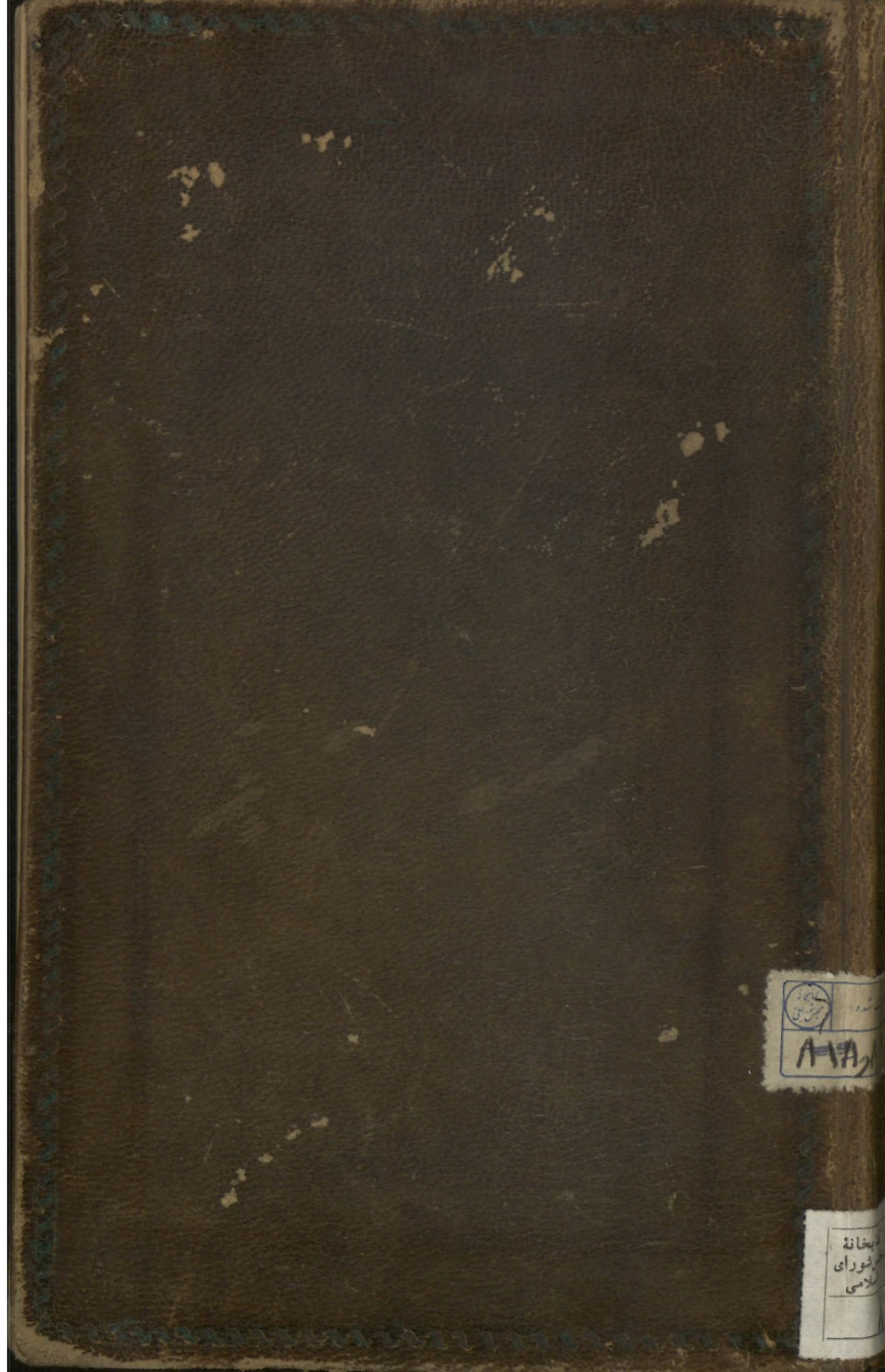
الاربع شعر یا خطبه یا مسمی اندیشه اش کردن است که بنده طالع شعر بر
 گویند بهر بیت یعنی با ندیشه و فکر گویند **بشباب** **جراحت** تمام شدن وقت
 شدن باشد و شعر **شعر** زل شری گویند که الفاظ او قوی باشد و این
 در شعر هیچ شاعر چون ابولقاسم فردوسی طوسی نبود **سلاست** تمام شدن
 و شاد شدن باشد و شعر را سلیس خوانند و در آن در مطبوع باشد و گفته
 که آفت جراحت لغت است و آفت سلاست را کثرت است **سلاست** و **مثنوی**
 باشد که آسان فایه امثال آن توان گفتن و در تازی این فن ابو قاسم نخبی
 است و در پارسی مثنوی دین این کتاب را در لفظ تمام کردم و اسلام
 فرقی

در این مقام
 است و این





7



کتابخانه
جمهوری
۸۸۸

کتابخانه
جمهوری
کتابخانه